

گزارشی از میرگرد راویان، چالش‌های درون‌سازمانی مروری بر گفتمان اقتاعی در مدیریت جنگ مردمی

مجید نداف
بامقدمه سردار غلامعلی رشید

اشاره:

به دلیل ملاحظاتی که در نظرات تحلیلی راویان عملیات کربلای ۵ از عملیات و فرماندهان آن وجود داشت، متن مقاله با توضیح زیر حضور سردار رشید ارسال شد: "مقاله پیوست حاصل نشست راویان پس از عملیات کربلای ۵ است که تنظیم شده است و در نوع خودش جالب است که راویان چه برداشتی از فرماندهان داشتند. جناب عالی با اغماض برخورد کنید، در عین حال اگر نقد و یا توضیحی بنویسید چاپ می‌کنیم." سردار رشید علاوه بر توضیحاتی که درباره متن مقاله نوشته‌اند و به صورت پاورقی و به نام ایشان درج می‌شود، مقدمه‌ای را نوشته‌اند که در زیر می‌آید:

بسمه تعالی

برادران عزیز نخعی، درودیان، اردستانی، مختاری، رخصت طلب و نداف زمان زاده سلام علیکم خداوند به شماها عمر ۱۲۰ ساله بدهد ان‌شاءالله حقیقتاً خوب مسائل را مورد اشاره قرار داده‌اید و شکافته‌اید. ای کاش پس از عملیات، این نوع جلسات را فرماندهان با شماها می‌داشتند. درک و فهم خیلی خوبی از مسایل داشته‌اید. من هم تأیید می‌کنم که محور پیشبرد جنگ پس از فتح خرمشهر، تنها یک مرد بود و آن هم آقا محسن بود.

- قبل از فتح خرمشهر دیگران هم بودند و کمک هم می‌کردند و البته محوریت آقا محسن قبل از فتح خرمشهر نیز انکارناپذیر است و اگر از نیمه سال ۶۰ فرمانده سپاه نمی‌شد معلوم نبود سرنوشت جنگ چگونه رقم می‌خورد - بقیه ما به ایشان کمک می‌کردیم و همین طور هم که نوشته‌اید ایراد و اشکال به طرح‌های عملیاتی می‌کردیم و ما آن نبودیم که گزینه‌ای هم وزن، جلوی پای ایشان بگذاریم که در جنگ راه‌گشا باشد این را صادقانه عرض می‌کنم ولی واقعیتی را هم در جنگ حس می‌کردیم که با این کم‌ترین امکاناتی که کشور و نظام پای کار آورده، کار اساسی نمی‌توان کرد - این را هم آقا محسن می‌فهمید ولی او مسئول بود - و اولین مسئول در جنگ بود و تمام بار جنگ - تصمیم‌گیری، حرکت دادن فرماندهان و لشکرهای سپاه و رزمندگان، بن بست شکنی، امید ایجاد کردن، عمل به تعهدی که با امام بسته بود و ... - را به دوش می‌کشید و هر چه از فتح خرمشهر فاصله می‌گرفتیم به لحاظ زمانی شرایط بسیار سخت‌تر، دشوارتر و پیچیده‌تر می‌شد - و آقا محسن مثل ما نمی‌توانست این طور حرف بزند و ایراد و اشکال بگیرد و مسئله را رها کند.

بله بالاخره یکی هم باید قوت های دشمن را یادآوری کند و ساده اندیشی و خوش بینی ها را بشکند. بین ده نفر فرمانده که همه دم از قوت های خودی می زدند، یکی مثل من - رشید - برادران را توجه می داد که مراقب قوت های دشمن باشید و همین طور است که در صفحه ۱۰۴ فرموده اید که من بیشتر، قوت های دشمن را متذکر می شدم و قوت های خودی را کمتر می دیدم. توجه هم داشته باشید که جلسه شما در اواخر سال ۶۵ و در سال ششم جنگ است و ما فقط یک سال دیگر مشابه سال های قبل ادامه دادیم و با تحرکات آن چنانی دشمن مواجه می شویم که به فاو و سایر نقاط حمله می کند بعد از کربلای ۵ نیز جنگ ۱۶ ماه بیشتر دوام نمی آورد و به اتمام می رسد که هیچ کدام از ما تصور آن را نمی کردیم.

حقیقتاً بعد از عملیات فاو و در آغاز سال ۶۵ من خیلی توی فکر رفتم. به ۳/۵ سال که از فتح خرمشهر گذشته بود و ۱۰ عملیاتی که صورت گرفته بود نگاه کردم. در برخی از این عملیات ها، سرنوشت جنگ را تعقیب و جست و جو می کردیم - مثل رمضان، و الفجر مقدماتی، و الفجر ۱، خیبر، بدر و فاو - و می دیدم که جنگ به جایی نرسیده که بتوان آینده روشنی را از غلبه مجدد ما بر دشمن و تغییر موازنه قوا به نفع ما، در آن دید. واقعاً عملیات و الفجر - ۸ فتح فاو به دست سپاه - با آن پیچیدگی هایش که از اصل غافلگیری تمام و کمال استفاده شد، یک استثنا بود که گویی ما حریف را خام کرده بودیم و آنجا را از او دزدیده بودیم. احساس می کردم که تکرار فاو با این توان امکان پذیر نیست و خود آقا محسن نیز این طور درک کرد که اگر ما بعد از تصرف فاو، قادر نباشیم قدم های بزرگ تری برداریم، دشمن به ما حمله خواهد کرد - و کرد - و اینها را در نامه ای به حضرت امام نوشت. بنابراین از اوایل سال ۶۵ که عملیات فاو تثبیت شد همه ما عمیقاً به فکر فرو رفتیم و آقا محسن به این جانب دستور داد که برآورد جامعی را انجام دهیم و استراتژی نظامی خود را معلوم کنیم من به همراه جمعی از برادران دو هفته در تهران کار کردیم و با راهنمایی های آقا محسن به آن برآورد معروف رسیدیم که: چنانچه مسئولین سیاسی، تصرف بصره را به طور جدی از ما مطالبه می کنند، با این ۱۰۰ تا ۱۵۰ گردان آفندی سپاه که در مستان هر سال اعزام می کنیم، این کار امکان پذیر نیست و دلیلش را نیز شما تا اندازه ای توضیح داده اید: چون دشمن دو برابر نیروی آفندی ما، احتیاط داشت و بعد از پیش روی اولیه ما که عمدتاً متکی به نیروی پیاده بودیم، در مقابل ما صف آرای می کرد و جلوی ما را سد می کرد و با پاتک های متعدد و با آتش زیاد توپخانه و هواپیماها از ما تلفات می گرفت و ما متوقف می شدیم و این نوع جنگ ها بین ما و دشمن از یک هفته گاه تا ۲ ماه طول می کشید و تمام می شد. و ما عرض کردیم برای اینکه دشمن متوجه تلاش اصلی ما نشود باید از چند محور در منطقه جنوب حمله کنیم و برای تصرف بصره به نیرویی در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ گردان نیرو و نیاز داریم - یعنی حدود چهار برابر استعدادی که هر سال سپاه برای آفند پای کار می آورد - تا با این نیرو از سه تا چهار محور حمله کنیم و با ۱۰۰ گردان احتیاط نیز محور و تلاش اصلی را تمرکز بدهیم و به هدف بصره برسیم دقیقاً معلوم کردیم که نقشه و طرح جنگی ما برای تصرف بصره باید چگونه باشد: از محورهای فاو، جزیره مینو، شلمچه و هورالهویزه یعنی از چهار محور هر کدام با ۱۰۰ گردان باید حمله کنیم و با ۱۰۰ گردان احتیاط نیز پشت سر محور و تلاش اصلی یعنی جزیره مینو یا شلمچه، به سمت بصره به شکل عمیق پیش روی کنیم، و الا با ۱۰۰ تا ۱۵۰ گردان نیرو در هر سال، این کار به طور متوسط پنج تا هفت سال طول می کشد. البته برای هدف های کرکوک و همین طور برای بغداد هم طرح ارائه کردیم که در مجموع باید ۲۰۰ گردان طی ۱/۵ تا دو سال بسیج می کردیم. البته آقایان پیش روی به سمت بغداد را قبول نداشتند - وقتی که طرح را در دفتر ریاست جمهوری اسلامی - که آن روز حضرت آیت الله خامنه ای مقام معظم رهبری بودند - مطرح کردیم و آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و فرمانده عالی جنگ هم حضور داشت، آقای هاشمی نپذیرفت و آن جمله معروف را بیان کردند: "ما بند پوتین این نیروها را هم نمی توانیم تأمین کنیم" و ناراحت

شد و بر آشفت که چرا رفته ایم چنین برآوردهایی را تهیه کرده ایم و ادامه داد که باید با این وضع موجود ادامه داد و جنگید" و در نتیجه پذیرفتند که کمی بیشتر نیرو بسیج شود و به جای ۱۵۰ گردان، ۲۵۰ گردان نیرو بسیج شود. البته مسئولین سعی کردند عنوان عملیات آینده را عملیات سرنوشت ساز بنامند و با همین فضا، مردم بسیج شدند، ولی به جای بسیج ۳۵۰ گردان نیرو علاوه بر ۱۰۰ تا ۱۵۰ گردان هر ساله، فقط ۱۰۰ گردان بیشتر نیرو بسیج نشد. ما هم کمی از آقا محسن مکدر شدیم که چرا ایشان پذیرفت و از نظریات و برآورد ارائه شده عدول کرد - البته حتماً ایشان دلایل و مصلحت هایی را می دید که ما نمی دیدیم و خیلی از مباحث را به ما نمی گفت. هم ما ظرفیت آن را نداشتیم و هم به مصلحت نمی دانست که آن زمان بگوید - و شماها در جریان هستید که قبل از عملیات فاو این جانب چقدر به لحاظ مباحث تخصصی و همین دو دو تا چهار تایی نیازمندی ها مقابل آقا محسن ایستادم و اذیت شد. به هر حال من این طور به مسائل نگاه می کردم که

۱- مسئولین سیاسی نظام پیروزی ارزان قیمت می خواهند.

۲- قائل به هزینه کردن نیستند.

۳- اصرار دارند با همین وضع موجود سپاه دست به عملیات های آفندی بزنند.

۴- انتظار داشتند پیروزی چشم گیری هم نصیب ما بشود.

۵- حتی بخش عظیمی از امکانات که در درون سازمان ارتش بود را هم دستور نمی دادند تا برابر نیازمندی های طرح های سپاه، در اختیار سپاه قرار گیرد - و شرایط بسیار دشواری را داشتیم - و انتظارات حضرت امام برآورد نمی شد چون با جمع کردن ۱۰۰ تا ۱۵۰ گردان در زمستان هر سال و یک بار حمله به دشمن که قادر نبودیم تا تمام هدف مورد نظر را تأمین کنیم و آینده جنگ بسیار مبهم بود. اینکه آیا این ۱۵۰ گردان را در طول سال، خرد کنیم و عملیات های محدود و کوچک انجام دهیم، آیا این همان معنی مرتب حمله کردن و ایزاء دشمن را دارد و نظریات امام این طور تأمین می شود؟ این هم محل تردید جدی بود - و نظر فرماندهان این بود که دشمن آسیب جدی نمی بیند - البته سعی و تلاش می کردیم در هر سال هر دو کار صورت بگیرد: یعنی چند عملیات محدود و کوچک در تابستان و پاییز انجام شود و در زمستان عملیات بزرگ انجام دهیم. - البته انجام عملیات بزرگ در هر سال که بتواند سرنوشت جنگ را تغییر دهد خواسته مسئولین سیاسی بود و منطقی هم بود - حال نمی دانم چطور شما در صفحه ۱۰۵ نوشته اید "دنبال عملیات سرنوشت ساز رفتن سپاه با حرف و مشی امام نمی خواند" و این را از کجا فهمیده اید؟

در منطقه عملیاتی کربلای - ۵ شلمچه - با ویژگی های که زمین منطقه نبرد نسبت به فاو داشت، من احساس می کردم که اینجا ما آسیب جدی به دشمن می زنیم ولی خود ما نیز آسیب جدی خواهیم دید. مشخصات زمین و دشمن در منطقه عملیاتی کربلای ۵ که به سود دشمن بود، نسبت به فاو موارد زیر بودند: زمین محدود بود. ابعاد آن عرض ۱۰ کیلومتر و عمق - عمقی که می توانستیم برویم ۱۵ - کیلومتر بود و آتش دشمن در صورت پیش روی روی این زمین تمرکز داده می شد.

زمین به شدت مسلح بود و به اصطلاح ما با دو ارتش باید می جنگیدیم ارتش مسلح و مهندسی شده - ارتش عراق که پشت رده های پدافندی متعدد پدافند می کرد - و بعد از شکستن خطوط دشمن، از نهرهای متعددی هم باید عبور می کردیم.

زمین در مقایسه با فاو اولاً برای دشمن کاملاً شناخته شده بود و ثانیاً نامناسب نبود و معابر و وصولی متعددی برای پاتک

برای دشمن و به دلیل نزدیکی زمین منطقه نبرد به بصره و عقبه‌ها، دشمن به سرعت با استفاده از این حُسن نزدیکی، احتیاط‌ها پیش را پای کار می‌آورد و خیلی زود با ما درگیر می‌شد. دشمن آشنایی و تجربه فراوانی در این زمین داشت - سال گذشته هم زمان با حمله سپاه به فاو و تصرف آنجا، ارتش در منطقه شلمچه آرایش آفندی گرفت و حمله کرد و موفق نشد کوچک‌ترین پیش روی ای بکند -

ما با دو سپاه درگیر می‌شدیم: سپاه سوم که مستقیماً با آن درگیر می‌شدیم و سپاه هفتم که به سپاه سوم چسبیده بود که می‌توانست به سرعت به سپاه سوم کمک کند. البته سپاه هفتم هم احساس خطر زیادی می‌کرد - در عملیات کربلای ۴، به هر دو سپاه حمله کرده بودیم - و این به آن معنی بود که دشمن در اینجا نسبت به فاو، از جهات متعددی می‌توانست با ما درگیر شود و بر روی ما آتش بریزد و من حیث المجموع با فرماندهی متمرکز، آتش متمرکز و احتیاط متمرکز دشمن روبه‌رو می‌شدیم. من روی این نقاط قوت دشمن دست می‌گذاشتم و همه این عوامل به ضرر ما بود. عواملی که در ذهن آقا محسن بود دو نکته بود: یکی غافل‌گیری دشمن که تصور نمی‌کند ما به این زودی بعد از اتمام عملیات کربلای ۴ متوجه این منطقه بشویم و نکته دوم پی بردن به ضعف خطوط پدافندی دشمن در جناح چپ - یعنی ضلع شمالی منطقه نبرد که باید از آب عبور می‌کردیم - بر اساس عملیات کربلای ۴ بود و آقا محسن با متوسل شدن به خشایارها و قایق‌ها، آن حرکت عظیم و باور نکردنی را برای دشمن سامان‌دهی کرد و به راه انداخت. البته شما هم قبول می‌کنید که سپاه در عملیات کربلای ۵ آسیب جدی دید و تعدادی از فرماندهان و کادرهای بنام و برجسته و مهم خود مثل شهید حسین خرازی، شهید اسماعیل دقایقی، شهید حجت‌الاسلام میثمی و ده‌ها شهید دیگر در رده فرمانده گردان مثل شهید جاوید و هزاران شهید رزمنده را از دست دادیم.

میزانی که ما آسیب دیدیم قابل مقایسه با عملیات‌های بزرگی مثل بیت المقدس، فتح المبین و حتی فاو - والفجر - ۸ نبود. - آقای اردستانی و دوستان دیگر هم در صفحه‌های ۱۰۷ و ۱۰۸ تأیید می‌کنند - و سپاه بیش‌ترین نیرو را به لحاظ تعداد گردان در طول جنگ به کار گرفت. این ۲۰۰ گردان نیرو طی ۱۰ روز عملیات، تماماً وارد عمل شده بودند و روز یازدهم هنوز دشمن در انتهای ضلع غربی کانال ماهی‌گیری چسبیده بود...!

کادرهای زیادی را ما در کربلای ۵ از دست دادیم از جمله:

- ۱- حسین خرازی فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (ع).
- ۲- اسماعیل دقایقی فرمانده تیپ ۹ بدر
- ۳- عبدالله میثمی مسئول دفتر نمایندگی امام در قرارگاه خاتم (ص)
- ۴- خلیل مطهرنیا مسئول عملیات لشکر ۳۳ المهدی (عج)
- ۵- مرتضی جاوید قوی‌ترین فرمانده گردان
- ۶- ذوالانوار رئیس ستاد لشکر ۱۹ فجر به اضافه سه برادرش و دامادشان - پنج شهید از یک خانواده -
- ۷- اسلام نصب یکی از کادرهای برجسته لشکر
- ۸- قاسم میرحسینی جانشین فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله (ع)
- ۹- محمدی زاده جانشین لشکر ۷ ولی عصر (عج)
- ۱۰- نوری جانشین لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص)
- ۱۱- نوزاد فرمانده گردان لشکر ۲۷

نکته مهم این است که آن آزاداندیشی و حریت در عدم پذیرش اولیه چنین مسئولیت سنگین و سپس حضور و مشارکت داوطلبانه آنها در همان جبهه، فقط از یک انسان به تمام معنا موحد، مخلص، شجاع و وظیفه شناس سر می زند.

و هموار گردد. بنابراین "میلیتاریزه شدن" جامعه اقتصادی دارد که جمله آنها "تحدید آزادی هاست." حال بدون ورود به جزئیات این بحث و ارزیابی و بررسی میزان صحت و سقم فرض مزبور جای این سؤال وجود دارد که اگر به منظور وحدت کلمه و افزایش وفاق و انسجام اجتماعی در برابر تجاوزات دشمن بعثی و شیطنت های ایادی داخلی آنها آزادی های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به ناچار و شاید بدون اراده قاطع حکومتی به تدریج محدود شده این امر در درون گروه های رزمنده و هسته های مقاومت مردمی چگونه بوده است؟ و تا چه اندازه ای ابراز عقیده و اظهار نظر آزاد بوده و مشارکت و دخالت در تصمیم گیری ها وجود داشته است؟

اینکه افراد با چه ساز و کار و چگونه پس از اعتماد سازی متقابل به عضویت در گروه های رزمنده در می آمدند و تحت تأثیر چه عواملی - علاقه و استعداد های فردی، شانس و گروه بندی های باندی، محلی دولتی و ... - این مراحل و ارتقا به رده های بالاتر را طی می نمودند مورد بحث نیست. البته به دلایل امنیتی مشکلاتی پیش روی داوطلبان حضور در جبهه ها بوده است اما باید گفت پس از طی این مرحله و در چارچوب آرمان مقاومت در برابر اشغال گر، ضرورت تنبیه متجاوز و انجام تکلیف شرعی، در اغلب رده های مختلف تصمیم گیری و درون سازمان رزم سپاه و بسیج، آزادمنشی و جسارت در ابراز عقیده موج می زد. در این تعاملات چه بسا مناقشات و مشاجره های فراوانی صورت می گرفت و رزمندگان ضمن رعایت موازین اخلاقی، جسورانه و شجاعانه طرح های

گزارش مشروحی که از جلسه جمع بندی عملیات کربلای پنج در پی آمده است نه تنها برخی از زوایا و ابعاد ناگفته این عملیات وسیع، گسترده، اثرگذار را توضیح داده و تبیین می کند، بلکه به پدیده مهم دیگر و قابل تأمل دیگری نیز اشاره دارد که لازم است پس از گذشت مدت طولانی از پایان جنگ، این پدیده ساده و بدیهی نیز مورد توجه قرار گیرد. "رابطه و نسبت جنگ با آزادی" موضوعی است که در مورد آن سخن های فراوانی گفته شده است. عمده نظریه های ذکر شده دلالت دارند که نسبت معکوسی میان جنگ و آزادی وجود دارد؛ آن گاه که شعله جنگ برافروخته می شود و شرایط بحرانی و درگیری های نظامی به وجود می آید معمولاً جوامع دچار انقباض و تصلب می شوند. حتی در جوامعی که آزادی در آنها ریشه ای مستحکم و فلسفه ای دیرینه دارد، به دلیل اولویت قواعد جنگی، آزادی محکوم به انزواست و تعطیلی موقت "پروژه دموکراسی" اجتناب ناپذیر است. در چنین شرایطی آزادی های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی محدود می گردند و همه امورات و مقدرات کشور تحت کنترل حکومت و زیر یوغ او قرار می گیرد. گروه های فعال اجتماعی در حوزه های مختلف سیاست و اقتصاد، خواه ناخواه تحت تأثیر شرایط جنگی تغییر رفتار می دهند و بعضی از گروه های سیاسی ترجیح می دهند در خواب زمستانی بروند و حتی بعضی مطابق آنچه که در عرصه جامعه رخ داده است پيله عوض می کنند، ساختار درونی شان را بسته و مخفی نگاه می دارند و در قلمرو ضوابط و اخلاق سازمانی، سخت گیرانه تر رفتار می کنند. وقتی گروه های سیاسی مجبورند تحت تأثیر جو جنگی جامعه آزادی های معمول درون سازمانی خود را محدود کنند، عجیب است که انتظار داشته باشند حاکمیت رودررو و مواجهه با بحران جنگ، به قواعد دموکراسی پایبند بمانند! و اجازه دهد تا مرز از پاشیده شدن ذهنی و عینی سازمان رزم و جبهه مقاومت مردمی، هرگونه اظهار نظر و ابراز عقیده مخالف آزاد باشد و راه فعالیت آنها - حتی اگر به رفتار ستون پنجم دشمن شبیه باشد - تسهیل

تردید نیست وقتی در فضای آکنده از خون، خشونت و... (فیزیکال) در جبهه‌ها این گونه، فرهنگ چالشی و انتقادی ولی غیرشالوده شکنانه وجود داشت و سبب تصمیم‌گیری صحیح نظامی می‌شد، در پشت جبهه و جلسات بحث و بررسی قبل و بعد از هر عملیات این رویه و فرهنگ نیز جاری و ساری بوده باشد در جلسات جمع بندی و بررسی مشکلات و پی‌آمدهای عملیات که با حضور محققین و رایوان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه تشکیل می‌شد، به ویژه این فرهنگ متداول بود.

انجام شود.

حسین خرازی - فرمانده لشکر تحت امر قرارگاه قدس - در برابر استدلال‌ها و بیان ضرورت‌های انجام عملیات در شب دوم، توسط برادر عزیز جعفری - فرمانده قرارگاه مذکور - ذره‌ای متقاعد نگردید و هر چه از سوی فرمانده بالاتر - که خود تحصیل کرده و مجرب بود و به شخصیتی منطقی، اقناعی و عقلانی شهرت داشت - اصرار می‌گردید، حسین کوچک‌ترین انعطافی نشان نمی‌داد. به قدری فشار از سوی فرمانده بالاتر بر حسین مستولی گردید که اشک در چشمانش حلقه زد و در حالی که بغض گلویش را می‌فشرد از شدت عصبانیت، محکم پای بر زمین کوبید و بدون کوچک‌ترین اسائه ادب به حالت قهر محل را ترک کرد.

در این زمان درگیری‌های سخت و نبرد تن به تن زیر آتش شدید طرفین در آن سوی رودخانه - نقطه اتصال دو جزیره ام‌البابی شرقی، غربی و جزیره ام‌الرصاص - در جریان بود و از ابتدای این گفت‌وگو تا قهر حسین، گلوله‌های تقریباً از رمق افتاده تیربار و کلاشینکف‌های دشمن کنار این دو فرمانده به زمین می‌نشستند ولی این دو چنان سرگرم مشاجره و مجادله

گونگون نظامی را به چالش می‌کشیدند و تا سر حد قهر، جدایی و خروج از شبکه مدیریت و تصمیم‌گیری نظامی سماجت نشان می‌دادند. لیکن قریب به اتفاق این قهر و آشتی‌ها در همان خطوط مقدم نبرد همبستگی، الفت و یکدلی ختم می‌شد چرا که معترضین به عقب رفتن و عزیمت به خانه و کاشانه و شهرهای شان و اساساً به عافیت طلبی فکر نمی‌کردند و درصدد بیان اشکالات طرح‌ها برای رسیدن به بهترین طرح بودند. در میان فرماندهان شهید مصادیق بارزی وجود دارد که فی‌المثل در مخالفت با "جنگ در هور" اصرار می‌ورزیدند ولی زمانی که شیپور جنگ در منطقه هور به صدا به سرعت در میان صفوف گردان‌ها به عنوان یک نیروی تکور عادی حاضر شدند، جنگیدند و افتخار شهادت را به فرماندهی تیپ، لشکر یا قرارگاه ترجیح دادند و سرانجام بدون هیچ‌گونه اجبار آمرانه‌ای - نه در جبهه‌های دیگر بلکه - در همان "منطقه هور" مظلومانه به ملکوت اعلی پیوستند.

همچنین فرماندهانی که ادامه نبرد در جبهه‌های غرب یا جنوب را ترجیح می‌دادند و یا به طور مشخص فرماندهانی چون شهیدان حسین خرازی و احمد کاظمی که تا آخرین لحظات، عبور از اروندرود را خطرناک می‌پنداشتند و مسئولیت خطیر فرماندهی حمله از طریق عبور از این رودخانه را نمی‌پذیرفتند.*

نکته مهم این است که آن آزاداندیشی و حریت در عدم پذیرش اولیه چنین مسئولیت سنگین و سپس حضور و مشارکت داوطلبانه آنها در همان جبهه، فقط از یک انسان به تمام معنا موحد، مخلص، شجاع و وظیفه‌شناس سر می‌زند. در عصر روز اول عملیات کربلای ۴ که هاله‌ای از شکست و اضمحلال سراسر خطوط جبهه خودی را فرا گرفته بود حسین خرازی از سوی فرمانده قرارگاه قدس سپاه، موظف به تکرار عملیات شب اول گردید. در حاشیه رودخانه اروند و خارج از سنگر پر از جمعیت لشکر ۱۴ امام حسین (ع) - درست مقابل جزیره ام‌الرصاص - محل مناسبی بود که ادامه گفت‌وگوهای مجادله‌آمیز این دو فرمانده، دور از نظر دیگران

* اما در کتاب نبرد فاو - که به همین قلم نوشته شده - سلحشوری‌های این دو شهید بزرگ وارد در عملیات والفجر ۸ آمده است و این سطور برای توصیف آن همه دلآوری‌ها و ایثارها و در تشریح چگونگی به زانو در آمدن تیپ‌ها و لشکر گارد صدام توسط این دو ناتوان بوده و هست. (رشید)

بین خود بودند که نه متوجه اصابت این گلوله‌ها در نزدیکی خود می‌شدند و نه به ترکش گلوله‌های توپخانه دشمن که رودخانه و ساحل اروندر را نشانه گرفته بودند و قعی می‌نهادند. حسین تصمیم خود را قاطعانه گرفت و حاضر به قبول چنین ریسک نشد. او قهر کرد اما با گفتن کلام زیر نه به سمت عقبه، بلکه به آن سوی اروندر و به جزیره ام‌الرصاص رفت:

دیگر مسئول لشکر من نیستم، ابوشهاب است. من نمی‌کنم آری حسین به عنوان اعتراض صحنه گفت و شنود را ترک کرد و فرماندهی لشکر را بدون کوچک‌ترین اجبار به دیگری و انهاد و با اراده و اختیار کامل به جمع بسیجیان در خط مقدم درگیری پیوست. بدون شک حضور او در جزیره ام‌الرصاص و در زیر هولناک‌ترین آتش‌ها و گلوله باران‌های ممتد و متمرکز دشمن، تأثیر معنوی و حیاتی زیادی بر جای گذاشت. مشاهدات نزدیک او از صحنه نبرد، در تصمیم‌گیری‌های بعدی فرماندهان و حفظ جان رزمندگان تأثیرات بسیار زیادی داشت. وقتی فرماندهان همان نتیجه‌ای که حسین رسیده بود را منطقی یافتند و از ادامه عملیات در شب دوم منصرف شدند حالا دیگر این حسین بود که اعلام آمادگی کرد تا قوی‌ترین گردان لشکر امام حسین (ع) - به تعبیر خودش گردان سه ستاره اش: گردان موسی بن جعفر (ع) - به فرماندهی ناصر بابایی - را به محض تاریک شدن هوا حرکت دهد تا در امر تخلیه مجروحین و شهدای مربوط به چهار یگان عملیاتی - مرکب از شهرهای مختلف کشور - پیش قدم شود. اقدام شجاعانه‌ای که در سطح لشکر دست کمی از یک حمله نداشت و محتمل بود همان انرژی و توانی که در یک عملیات هجومی به کار گرفته می‌شود در آن اقدام نیز صرف شود.

نمونه‌ها و مصادیق ذکر شد برای توصیف ساز و کار عرصه مدیریتی جنگ مردمی مبتنی بر آزادی، اعتماد، تدبیر و اعمال اراده هماهنگ - که می‌توان گفت کم‌ترین نسبت را با رفتار سلسله مراتبی، آمرانه و تجویزی داشت - فراواند ولی نکته مهم تری که باید و مورد تأمل قرار گیرد و به جاست که از سوی پژوهش‌گران، فرماندهان و اندیشمندان نظامی مورد

مداقه و تجزیه و تحلیل واقع شود این است آیا این ساز و کار، منش و فرهنگ تعاملات بین صفوف رزمندگان و فرماندهان اولاً ضروری بوده است یا خیر؟ ثانیاً آیا قابل تکرار و تجربه پذیر خواهد بود؟

تردید نیست وقتی در فضای آکنده از خون، خشونت و ... (فیزیکال) در جبهه‌ها این گونه، فرهنگ چالشی و انتقادی ولی غیرشالوده‌شکنانه وجود داشت و سبب تصمیم‌گیری صحیح نظامی می‌شد، در پشت جبهه و جلسات بحث و بررسی قبل و بعد از هر عملیات این رویه و فرهنگ نیز جاری و ساری بوده باشد در جلسات جمع‌بندی و بررسی مشکلات و پی‌آمدهای عملیات که با حضور محققین و راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه تشکیل می‌شد، به ویژه این فرهنگ متداول بود. اقتضای طبیعی چنین مرکزی است که بدون ملاحظات حاشیه‌ای، تمام زوایای عملیات را موشکافی کند و عوامل و موانع شکست‌ها و پیروزی‌ها را استخراج و فهرست نماید.

لازم به تأکید است که فرماندهان و مسئولین جنگ و همه محققین از صمیم دل معتقد بودند کلیه مباحثات و نقد و اشکال‌تراشی‌هایی که در نهایت ادب و در چارچوب اخلاق اسلامی و رعایت حرمت افراد منعقد می‌شد، از سر دلسوزی و ایمان به آرمان‌های دفاع مقدس و تمشیت امور از سوی حضرت امام (ره) می‌باشد. ماهیت مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه ایجاب می‌کند به خاطر حرمت خون شهیدان و رفع کوچک‌ترین نقاط ضعف در فرآیند تصمیم‌سازی تا انجام عملیات، همه چیز را مورد نقد و بررسی قرار دهد و با آزادی اندیشه و صرف ساعت‌ها و روزها نظریه‌ها و شیوه‌های عمل تصمیم‌گیرندگان اصلی جنگ و فرماندهان را به چالش جدی بکشاند.

در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۱ - به فاصله حدوداً بیست روز از آغاز عملیات کربلا ۵ - راویانی که در قرارگاه‌های اصلی عملیات حاضر بودند، مطابق معمول گرد هم آمدند و به کالبد شکافی عملیات مذکور پرداختند. آنچه در زیر می‌آید با اندکی

تلخیص و اصلاح جزئی ادبی برای اولین بار منتشر می‌گردد. انتظار می‌رود خوانندگان گرامی به مثابه زمان جنگ، با حسن اعتماد و از این دریچه به متن چشم بدوزند که بر اساس همان گفتمان انتقادی درون ساختار سازمانی و مدیریت دفاع مردمی، هیچ‌گونه حب و بغض و نیت غرض‌آلودی در بازخوانی عملیات کربلای ۵ وجود ندارد همچنین در نقل قول‌های مستند و منتقدانه‌ای که از فرماندهان دلسوز، مجرب، شجاع، مخلص و واقع‌گرایان شده است جز مصداق حدیث شریف "حاسبوا قبل ان تحاسبوا"، تصور دیگری در اذهان خطور نکند. نگارنده اعتقاد دارد نقش و تأثیر این سنخ از فرماندهان عیب‌جو، نکته‌سنج و "critical" - که فرمانده جنگ مردمی همواره بسیار سنجیده آنها را در کنار خود قرار می‌داد - اگر بیشتر از فرماندهان عملیات نبوده به جرأت می‌توان گفت کمتر از آنها نبوده است و شاید در پیشگاه حق مأجورتر نیز باشند. (الله اعلم) به نظر می‌رسد طرح سؤال و شبهات اساسی، شوک برانگیز و تکانه‌های حاصل از آنها در فرمانده جنگ، در فرآیند تصمیم‌گیری نهایی انجام عملیات قاطع و سرنوشت‌ساز سراسری، جزء مسلمات و ضروریات اصلی نبرد و از مهم‌ترین لوازم یک سازمان اسلامی، انقلابی و مردمی می‌باشد که با شور و مشورت‌های فرمایشی، رسمی و احیاناً ریاکارانه معمول در سازمان‌های کلاسیک و تشکل‌های مبتنی بر "سانترالیزم دمکراتیک" قابل مقایسه نیست. به گواه مشروح مذاکرات زیر بایستی اعتراف کرد قطعاً جنس مدیریت سازمان مردمی جنگ از نوع کلاسیک نبوده است. این متن تا حدودی معیار شایسته‌ای در دسترس می‌گذارد تا خوانندگان را در معرض داوری و قضاوت منصفانه قرار دهد؛ به علاوه گزارشی از عملیات کربلای ۵ را در قالبی غیرمرسوم (میزگرد گونه) از نظر می‌گذرانند. در ابتدای جلسه، برادر درودیان یکی از راویان قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) درباره زمینه‌های شکل‌گیری عملیات کربلای ۵ گفت:

"در این فرصتی که هست مطابق آن چه که در دفترچه (مشاهدات راوی) به صورت یک جمع‌بندی نوشته‌ام، و دیگر

فرصت هم نشد جلو و عقبش کنم و یک شکلی به آن بدهم، چارچوب طرح (گزارش عملیات) را عرض می‌کنم کلاً طراحی عملیات سه مقطع برجسته داشت، که در نهایت منجر به انجام عملیات شد، که اساس آن هم بر تصمیم فرماندهی کل جنگ بود. در آغاز کار، بعد از کربلای ۴، آقای هاشمی یک جلسه‌ای در امیدیه گذاشت که فرماندهان رفتند* گزارش دادند و مسئله شلمچه را هم مطرح کردند. به نظر من (منظور از) طرح شلمچه در آنجا بیشتر پشت سر گذاشتن بحران کربلای ۴ بود. آقای هاشمی دستور داد بروید این را انجام بدهید. یک سری عوامل مؤثر در استمرار عملیات و انتخاب منطقه شلمچه وجود داشت. یکی موقعیت خاص سیاسی کشور و جامعه بود به هر جهت یک سال تبلیغات کرده بودیم و یک پیچی خورده بود که ما نمی‌توانستیم متوقف بشویم، و بایستی این بحران را حل می‌کردیم. عامل بعدی این بود که ما نزدیک به دویست گردان نیرو داشتیم، یعنی قبل از کربلای ۵، دویست و هفتاد گردان نیرو داشتیم که شصت گردان آن مصرف شد و تقریباً دویست، دویست و ده گردان نیرو داشتیم. مرخصی نیروها هم داشت تمام می‌شد و نمی‌شد آنها را نگه داشت مسئله بعدی موفقیت لشکر ۱۹ و ۵۷ در حرکتی بود که از این بالا (روی دژ - جاده فجر) داشتند. این بسیار مؤثر بود. در ایجاد امیدواری که ما اینجا را می‌توانیم عمل کنیم. مسئله بعدی اهمیت زمین شلمچه بود. آقای هاشمی گفت: خب بر فرض هم که این (کربلای ۴) موفق می‌شد، آخرین خط حدی که می‌آمدید اینجا بود. خب اگر ما اینجا (شلمچه) را یک توان بگذاریم، به اینجا بیایم (انتهای کانال زوجی) که باز جلوتر هستیم. ما بعد از چند وقت می‌خواهیم برسیم به اینجا، خب از اینجا می‌رسیم به اینجا. و این حرف درستی بود. به هر حال آقای هاشمی گفت جنگ همین است و اگر می‌خواهیم بکنیم باید برویم توی همین زمین، و ماهر کاری که می‌توانیم بکنیم، باید همین جا بکنیم. یکی دیگر از عوامل مؤثر این بود که به نظر می‌رسید ما بعد از کربلای ۴ ابتکار عمل را از دست دادیم و در این زمینه بحث‌های متفاوتی صورت گرفت. یک

* عملیات در شلمچه که بعداً به کربلای ۵ نام گرفت را آقا محسن به نظر اتی (رحیم رشید رفیق دوست) که به امیدیه باید می‌رفتند پیشنهاد داد - و برخی از آن نفرات مثل خود من، در دل، عملیات در شلمچه را قبول نداشتیم و گفتیم که پیشنهاد آقا محسن و ما اینست (رشید)

بحث مسئله غافل گیری بود که معلوم شد با توجه به وضعیتی که بر ایمن پیش آمد دیگر امکان غافل گیری برای ما وجود ندارد. بحث دیگری هم بود که روحیه ها را تقویت می کرد، نظراتی بود که حضرت امام داده بود به این مضمون که اگر فرماندهان تصمیم گرفتند نیروها باید بمانند، مجموعه این عوامل موجب شد که عملیات ادامه پیدا کند یکی خود ۱- سرخوردگی و وضعیت خاص نیروها ۲- روحیه فرماندهان و ابهاماتی که در مورد شکل پایان گیری کربلای ۴ برایشان پیش آمده بود ۳- بسته شدن راه کارها ۴- عدم اعتقاد به عملیات در شلمچه ۵- عدم اعتقاد فرماندهان ناشی از این بود که اصلاً اینجا زمین مسلح است و ما مبتنی بر ناتوانی مان از اینجا دست کشیده بودیم. اینجا دشمن چندین سال جنگیده است و به زمین توجیه است و اصلاً امکان جنگیدن با دشمن توی این زمین نیست. همه آنها این حرف ها را می زدند ولی در مجموع در همان فاز اول آقا محسن* علی رغم مشکلات و مسائلی که بود مبتنی بر قوت ها و وضعیت به وجود آمده اینها را راه انداخت که پای کار بروند. بعد از کربلای چهار یکی از تصمیماتی که سریعاً گرفتند، این بود که قرارگاه نجف را به غرب قدس را به هور و کربلا را هم فرستادند اینجا (منطقه شلمچه). مسئله قرارگاه نجف عمدتاً این بود که در جنوب تمایل به کار داشت و مایل نبود که به غرب برود زیر مشکل نقل و انتقالات و یگان هایش را داشت قرارگاه قدس به هور اعتقاد نداشت، زیرا مشکلات مهندسی و مسئله زمان را داشت (زیرا) یکی، دو ماه طول می کشید، قرارگاه کربلا ظاهراً به نظر می رسید در بین قرارگاه ها و با توجه به یگان هایی که به او مأمور کردند نسبتاً آماده تر بود. البته این قرارگاه هم می گفت که بچه ها اینجا برای پای کار رفتن اعتقاد ندارند به هر حال در مرحله اول علی رغم اینکه عوامل مؤثری وجود داشت که عملیات ادامه پیدا کند ولی به نظر می رسید که هنوز برای پشت سر گذاشتن بحران کربلای ۴ تلاش لازم است، تا حجم کاری زیاد مانع از این بشود که اعتقاد اینها در مورد ادامه جنگ زیر سؤال برود، و برایشان ابهام ایجاد بشود. از طرفی هم، در خلال

این مسائل، جلساتی گذاشته شد که نشان می داد مثلاً ما اینجا (در شلمچه) خط را شکستیم و حتی داخل رفتیم و اگر می رفتیم فلان می شد."

وی در ادامه گزارش به نحوه تعیین خط حد یگان ها و ویژگی های آن از نقطه نظر افراد مختلف اشاره می کند:

"مسئله بعدی در تصمیمات و اقدامات بعد از تشکیل قرارگاه، تقسیم خط حد برای یگان ها و تأمین مهندسی و توپخانه بود جلساتی گذاشتند و هماهنگی ها صورت گرفت، یگان ها آماده شدند و شناسایی ها شروع شد. نقطه قوتی که در اینجا (شلمچه) وجود داشت این بود که عقبه های چند تا یگان در اینجا حاضر و آماده بود، شناسایی کرده بودند با زمین آشنا بودند. در هر صورت در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۸ به قرارگاه ها خط حد دادند و اینها آمدند و بحث کردند و با سرعت و با حجم بالایی کار جلو رفت. برادر محسن نقاط قوتی برای این منطقه ذکر می کرد، یکی اینکه می گفت ما تا به حال در این زمین با دشمن جنگ نکردیم و بعد از رمضان تا حالا این زمین را رها کردیم و دشمن فکر نمی کند ما اینجا به سراغش بیاییم، قوت دیگرش این بود که مواضع و استحکامات دشمن در جناح راست** عملیات، ضعیف است و جدیدالتأسیس است، قبل از اینکه دشمن بخواهد در اینجا مواضعی درست کند ما می توانیم از اینجا عبور کنیم. مسئله سوم هم این بود که تلاش پنج ضلعی در عملیات کربلای ۴ موفق شده است، دشمن نیرویش را عوض کرده است. یعنی قبل از اینکه نیروی جدید بیاید ضعف هایش را بپوشاند و جاگیر بشود، ما باید عمل بکنیم."

آنگاه درودیان به چالش بین فرماندهان ارشد سپاه می پردازد که هر کدام نسبت به انتخاب منطقه عملیاتی و ارزیابی شان از وضعیت جبهه شلمچه به طور خاص و جنگ به طور عام نظرات متفاوتی داشتند:

"اینها مجموعاً استدلال هایی بود برای قوت و سرعت بخشیدن و تعجیل در زمان.

آقا رشید (غلامعلی) در این رابطه تحلیل های خاصی

* مهم ترین نکته ای که آقا محسن بر آن تأکید داشت که عملیات در شلمچه می تواند موفق شود به شرط اینکه کمتر از دو هفته دیگر عمل کنیم، اصل غافل گیری بود - و آقا محسن به درستی فکر می کرد که دشمن هرگز تصور نخواهد کرد که سپاه که در عملیات کربلای ۴ شکست خورده (البته خودش هم از میزان شکست سپاه آنقدر غلو کرد که باورش شد بزودی بتواند برگردد و در همان منطقه عملیات کند و به این علت، فرماندهان خود را که قطعاً یک ماه در آماده باش بوده اند حداقل به مرخصی می فرستاد و یگان های ارتش عراق رها هستند و باور نمی کند سیستم تصمیم گیری ارتش عراق که به این زودی (کمتر از دو هفته)، ایرانپس برود و عملیات کنند و حرف آقا محسن حقیقت داشت که ۱۳ روز بعد عمل شد و عراق غافل گیر شد. (رشید)

** یعنی جناح شمال منطقه نبرد (که در کربلای ۴ فهمیدیم) (رشید)

داشت، اینطور که من استنباط کردم، رشید این جور نبود که جلوی آقا محسن یک طرح مشخصی داشته باشد. ببینید بین این دو تا این فرق هست که آدم فقط فکر کند حرف بزندی اینکه هم فکر کند، هم حرف بزندی، هم اجرا بکند. از این جنبه که نگاه می کنیم محسن بسیار قوی تر است. حالا علیرغم این دو وجه تمایز اساسی که بین آقا محسن و آقا رشید بود یعنی به نظر می رسید که از نظر او راه کاری وجود ندارد. مثلاً یکی از حرف هایی که می زد این بود که ما بیاییم اینجا را عمل کنیم، یعنی اول داخل این بشویم، بعد از اینجا بیاییم بین این دو زمین محصور بین آب. به هر حال مسائل را به شکلی مطرح می کرد که آدم بیشتر به نظرش می رسید از نظر آقا رشید و خیلی های دیگر قضیه تمام شده است، و در سپاه یک نفر است که دنبال جنگ است، طرح می دهد و روی قضایا فکر می گذارد و دارد هل می دهد و آن هم خود آقا محسن است. و الا افراد دیگری که می گویند نه، اینطور نیست که مثلاً اختلاف نظری باشد، رشید بگوید ما باید اینجا* عمل کنیم به خاطر این مشخصات، آقا محسن بگوید نه، اینجا اینها بیش ترین حرفی که می زنند نکردن و نشدن است تا اینکه حرفی برای عمل کردن باشد." در این قسمت از بحث که در مورد چالش های بین دو فرمانده و وجه تمایزات آنها سخن به میان می آید سایر محققین و راویان مرکز و تحقیقات جنگ سپاه هر یک متعرض بحث می شوند و در واقع این چالش ها بین فرماندهان را به درون جمع خود سرایت می دهند تا بدین ترتیب احتمال خطا و ضعف شناخت هر یک قبل از آنکه یافته های تجربی شان به روی کاغذ بیاید حتی المقدور تصحیح شود:

"برادر اردستانی: برای روشن تر شدن صحبت شما، این نکته را بگویم رشید قدرت نفی اش با استدلالات نظامی بالاست متوجه اید؟ مثلاً بیاید بگوید به این دلیل در اینجا نمی توانیم عمل کنیم، قدرت توصیفش هم از این نظر بالا است ولی بطور مشخص من هم تا حالا طی مدتی که در قرارگاه بودم، ندیدم که آقا رشید طرح مشخصی برای اینجا داشته باشد. نکته دیگر اینکه گفته شد مثلاً به بن بست رسیده

بودند، حتی روی کربلای ۴ هم اگر دقت می کردیم شاید خیلی ها مسئله داشتند، حرف داشتند. من در عملیات والفجر ۸ یادم است که یک روز مسائل بحرانی کم کم داشت مقداری رو به آرامش می رفت، در جلسه قرارگاه یک بحثی شد برای طرح ریزی و برنامه ریزی آینده که چه کار کنیم؟ شمخانی گفت بابا یکی از مشکلات ما (همین جمعی که اینجا نشسته ایم) این است که اعتقاد به جنگ نداریم، محسن گفت چه می گویند، یعنی ما که در اینجا نشسته ایم اعتقاد نداریم؟ گفت یک سری از ما اعتقاد به جنگ نداریم. این جمله ای بود که از آن موقع در ذهنم بود، منتها بعد من به اتفاق آقا رحیم هر جا که آقا محسن بود به این نتیجه می رسیدیم که به هر حال در بعضی از افراد این حالت هست ولی آقا محسن یک جور دیگری است در پای قضیه آمدن و ...

برادر درودیان: اصلاً من احساس می کنم که آقای رشید در حساب های دو، دوتا، چهارتایی که می کند و تحلیل قوت های دشمن و زمان غافل گیری و اینها، قوت های ما را کمتر می بیند.

برادر نخعی: البته تا حالا هم حرف آقا رشید درست در آمده است.

برادر اردستانی: نه، مثلاً همین اینجا حرف آقا رشید درست در نیامد.

برادر نخعی: همین جا عیناً حرف آقا رشید شد.

برادر درودیان: حرف آقا رشید؟ چی بود؟

برادر نخعی: آن شب که صحبت بود، آقا رشید جریان ۵۰۰ گردان را مطرح کرد. اصل طرحش این بود که یک فلش از اینجا بود، یک فلش از این بالا بود، یک فلش از شلمچه و یکی هم از فاو که با چهار تا ۱۲۰ گردان و یا ۱۰۰ یا ۱۵۰ گردان، اگر با ۵۰۰ تا گردان و با چهار تا فلش برویم می آیم پشت بصره.

برادر اردستانی: ۵۰۰ گردان هم هیچ کاری نمی تواند بکند، این حرف ها نیست.

برادر رخصت طلب: حالا اگر نیرو داشته باشیم.

برادر نخعی: به هر حال او گفت ولی ۵۰۰ گردان تبدیل شد

* متاسفانه محل مورد نظر مشخص نیست. (رشید)

به (۲۷۰ گردان) او این را گفت و عملیات سرنوشت ساز از آنجا
 اسمش بر سر زبان ها افتاد که این عملیات با چهار فلش،
 این جوری دشمن را باز می کند، ولی عملاً تمام آنها به دلیل
 اینکه ما نمی توانیم هیچ وقت پانصد گردان را به معنی گردان
 آماده داشته باشیم، آمد فقط منحصر شد به اینجا (کربلای ۴)،
 راجع به اینجا تحلیل آقا رشید این بود: که حالا ممکن است یک
 چیزی (موقعیتی حاصل) بشود بله، ممکن است بشود، مثلاً در
 داخل عراق ممکن است سپاه هایی کار نکنند، ولی قضیه این
 است که ما با این وضعیت در جنگ به جایی نمی رسیم*، در
 عملیات اینجا هم می گفت ما اینجا را می توانیم عمل کنیم و به
 احتمال زیاد خط راهم می شکنیم می رویم داخل، این کارها را
 هم می کنیم، ولی به اندازه دشمن خودمان هم منهدم می شویم،
 یعنی اینجا جنگ است دیگر، جنگی که بخواهد برای ما
 سرنوشت تعیین کند نیست، در اینجا ما با دشمن می جنگیم،
 می ایستیم ولی دو تایمان منهدم می شویم، نهایتاً این قدر زمین
 را هم می گیریم.

برادر درودیان: آنجا هم منهدم می شویم ولی (اتفاقاً) اینجا
 منهدم نمی شویم.

برادر نخعی: می دانم، خلاصه آقا رشید روی خط جنگ
 حرف داشت**. آقا رشید می گفت که بله اگر ما فرار است که
 بیایم اینجا بجنگیم، هم ما منهدم بشویم و هم دشمن، یعنی به
 همین صورت اگر می خواهیم بجنگیم با این وضعیت
 بخواهیم کاری بکنیم، (فایده ای ندارد)، بعد حاجی (ابراهیم
 حاج محمدزاده مشاور سیاسی فرمانده کل سپاه) به او
 می گفت که امام گفتند که می رویم کربلا، نماز می خوانیم من
 هم می آیم، گفت خب امام ممکن است بله، یک پدری هم به
 بچه هایش می گوید انشاء الله سال دیگر می رویم مشهد، ولی
 وقتی پول نداریم سوار قطار بشویم، خب نمی رویم، بعداً
 می رویم، این که دلیل نمی شود.

آقا رشید به شدت پای این قضیه ایستاده بود، همین که شما
 می گوید از این نظر درست است، یعنی رشید معتقد بود ادامه
 جنگ به جایی نمی رسد و تا حالا هم استدلال هایش و هم

آنچه که در عملیات اتفاق افتاده است با پارامترهایی که او
 دخیل می کرد یعنی منهای قضایای سیاسی، درست بود و اینجا
 هم پیش بینی می کرد که وضعی اتفاق خواهد افتاد.

برادر درودیان: چی می گفت؟

برادر نخعی: هیچی، می گفت ما می آیم اینجا فووش یک
 ماه می جنگیم، هم ما تمام می شویم، هم دشمن مثلاً یک
 مقداری اینجا....

برادر درودیان: خب ما کجا بجنگیم تمام نمی شویم؟ کجا
 بجنگیم منهدم نمی شویم؟

برادر نخعی: می گفت هیچی، می گفت هیچ جا.

برادر مختاری: آخر با این نظر پس دیگر تا عمر داریم در
 جمهوری اسلامی ما هیچ کاری نباید بکنیم.

برادر نخعی: همین را می گفت.

برادر درودیان: بله، اصلاً ما کجا بجنگیم؟ فرق اینجا،
 (شلمچه) با اینجا (فاو) می دانید چیست؟ اصلاً فرق این زمینی
 که ما جنگیدیم با جاهای دیگر این است که ما همیشه هر جا
 می رفتیم می جنگیدیم، یک خیز بلند برمی داشتیم، در یک
 جایی می جنگیدیم، در تثبیت آن دشمن پاتک می کرد، جواب
 می دادیم بعد تثبیت می شدیم، اینجا (شلمچه) ما رده به رده
 جنگیدیم دشمن را زدیم منهدم شد، انهدام کردیم.

برادر نخعی: نه، آقا رشید می گفت ما بعد از خرمشهر تا
 حالا (به جز فاو) که یک استثنا بوده است، آن هم تازه برای ما
 یک فریب بود، به خاطر اینکه اگر برویم کل زمین آنجا را
 حساب کنیم می شود چند کیلومتر، وضع ما را ببینید که اصلاً
 دشمن چند تا محور داشته است که به ما بزند؟ آن را به عنوان
 یک استثنا مطرح می کرد و می گفت که از اول تا حالا همین
 بوده است، یعنی ما همه اش جنگ کردیم و همه اش هم ناموفق
 بودیم، آخر حرفش این بود که این وضع نیست، این آدم ها و
 این مقدار نیرو و اینها در مقابل عراق نمی توانند بجنگند، این
 آخر حرفش بود.***

برادر درودیان: به نظر من این با اعتقاد امام جور در
 نمی آید.

* اصل بحث من این بود چرا که الله آقای نخعی (رشید)
 ** با این نوشته ها ثابت می شود که تاریخ نشان می دهد که رشید واقع گرا بوده است (رشید)
 *** چرا که الله خیر آقای نخعی (رشید)

برادر مختاری: بله، این با اعتقاد امام جور در نمی آید. برادر نخعی: بله، ولی آقا رشید معتقد بود این جور نیست، معتقد بود مشخصاً باید بدانیم که امام نظرش این است که بله، باید اینجا همه فقط بجنگیم.

برادر درودیان: اصلاً وقتی خدمت امام رفته بودند، امام صریحاً گفته بود شما فقط مرتب عملیات داشته باشید. اصلاً امام نگفته بودند که بروید جایی را بگیرید و پیروز باشید. برادر زمان زاده: اصلاً گفته بودند هر شب، اگر نتوانستید یک شب در میان حتماً عملیات کنید.

برادر درودیان: نه، اصلاً غیر از اینجا امام گفته بودند در این سال مرتب بزنید به دشمن، دشمن را ایداء کنید، به هر حال مبتنی بر اینکه امام گفتند سپاه مرتب عملیات می کند، اساس این استراتژی که برویم دنبال عملیات سرنوشت ساز و یا عملیات زود فوجام یعنی یک جا را گرفتن و مذاکره کردن، این با حرف و مشی امام نمی خواند، سپاه به خاطر این ضربه اساسی خورد که دنبال این استراتژی رفت، اما این دید از مسئولین بود.

برادر نخعی: باید سپاه چه چیزی را دنبال می کرد؟ برادر درودیان: همانی که امام گفته بودند، مرتب به دشمن بزنیم. اصلاً چرا اینجا (منطقه عملیات کربلای ۴) لو رفت؟ فقط مسائل اطلاعاتی که نداشته است، ما به دشمن زمان دادیم که تاکتیک های ما را فهمید و نهایتاً لو رفت.

برادر نخعی: ما مرتب با دشمن جنگ ایدایی بکنیم، هر چی می خواهد بشود، بشود؟

برادر درودیان: نه، ما اینجا به دشمن زمان دادیم، تاکتیک هایمان را فهمید. دشمن هشت ماه کار کرد فهمید که آب مدش چیست، آن وقت اسیر گرفت، اطلاع پیدا کرد. ما به دشمن نباید زمان بدهیم.

برادر نخعی: یعنی به نظر شما امام برای جنگ نتیجه نمی خواهد؟ یعنی این جوری که شما می گوید ما عملیات ایدایی داشته باشیم، پس دیگر امام نتیجه را نمی خواهد؟

برادر درودیان: من می گویم ما اگر مرتب به دشمن بزنیم در

یک مرحله ...

برادر نخعی: جنگ فرسایشی می شود.

برادر درودیان: بله، تا یک مرحله ای بزنیم دشمن منهدم شود.

برادر نخعی: ما زودتر فرسایش پیدا می کنیم یا دشمن؟ برادر درودیان: دشمن. دشمن اصلاً توان تحمل (تلفات) ندارد.

برادر نخعی: مگر اینکه مسائل سیاسی قاطی آن بشود. برادر درودیان: نه، نه، ببخشید، اینجا وقتی که این سرپل نهر جاسم را گرفتند، می دانید صدام چی گفته بود؟ گفته بود این آخرین تلاش اینها است، یعنی دشمن تمام قوایش را اینجا مبتنی بر این حفظ کرد که ما توانمان تمام شد و این آخرین تلاش است و طبیعی هم هست. (زیرا) حساب می کنند که ما دو، سه ماه به آنها زمان می دهیم بازسازی می کنند، یگان عوض می کنند و مشکلات را یک جور حل می کنند. امام ظاهراً نظرش این است که ما نباید به دشمن این فرصت را بدهیم.

برادر حسین اردستانی: خب دشمن به یک جایی می رسد، اگر ضربه حسابی نخورده باشد، مشکلی ندارد که صدام بگوید این قدم آخر است. ما برای ادامه این دیگر این راه نداریم! برادر درودیان: بله، نداریم.

برادر اردستانی: ببینید، شما می خواهید نتیجه بگیرید که این ایداء دشمن را به آن روز نمی اندازد؟

برادر مختاری: ... دیدگاه مسئولین در ارتباط با جنگ گرفتن زمین است، به نظر من؛ نظر امام این نیست. نظر امام انهدام ارتش عراق است. البته انهدام دشمن هم باید در زمین حساس صورت بگیرد. یعنی باید حرکتی در زمینی بکنیم که انهدام دشمن را به همراه داشته باشد، ولی آنها دیدگاه شان فقط تثبیت زمین است.

برادر زمان زاده: الان چیزی که در این زمین دارد تعیین کننده می شود، آتش و خمپاره و نفر است، یعنی فقط آدم است. برادر مختاری: اگر طبق دیدگاه آقا رشید و اینهایی که با

جنگ بر خورد می کنند، بخواهید (عمل کنید) دیگر باید تعطیلش کنید برود، یعنی بگویی، چهار سال تعطیل، بعد دوباره بیایید.

برادر رخصت طلب: من می خواهم این را بگویم که وقتی می گویم آقا رشید، دفاع از آقا رشید نیست! (برادر درودیان: نه، یک اعتقاد است.) من می گویم وجود یک چنین آدم هایی در قرارگاه و سپاه، در جنگ خیلی مفید است، محاسنی دارد که این حسن الان برای ما پوشیده است.

برادر درودیان: ولی من خبر دارم که امام شاید این جور نمی خواهد و شاید راضی نیست. از روی خبر می گویم، نه تحلیل.

برادر رخصت طلب: من فکر می کنم چنین افرادی در کنار آقا محسن که بعضی مواقع طرح های آن چنانی می دهد،

ترمزهایی است که گاهی اوقات چه بسا سنگ می اندازد جلوی کار و در مراحل مختلف جنگ از این حرف ها می زند. حرف آقا رشید را وقتی جمع می کنیم، می گوید آقا، کمبود توان، می گوید توان دشمن این قدر است، ما این قدر هستیم، ما این قدر به دشمن می زنیم، تمام می شویم. دشمن هم نصفش تمام می شود، دشمن نصف دارد و ما تا می آییم یک سال بازسازی کنیم دشمن دوباره همان می شود، دوباره ما با همان توان می آییم می زنیم به دشمن، خب این دور است.

برادر رخصت طلب: گوش کنید، حالا ببینیم چرا خدمت امام می روند و درخواست می کنند شما اعلام بسیج کنید، ولی امام به آقای هاشمی و آقای خامنه ای اکتفا می کند. و به همین ها می گویند بس است. سپاه توان ضعیفی دارد. امام می بیند اگر پس فردا هزار گردان هم نیرو بیاید به جبهه ها، سپاه که نمی تواند بیشتر از دویست، سیصد تای آن را جمع کند، بقیه اش می ماند. همین الان اگر پانصد گردان نیرو به جبهه

بیاید سپاه می تواند جمع بکند؟ نمی تواند. این هم یک حرف رشید بوده است دیگر.

برادر مختاری: ... تعطیلش می کردیم دیگر. چون نمی تواند. باید بگوید خب پس ... تو اگر بجنگی، هیچ وقت نمی توانی توانت را با این وضعیت گسترش بدهی. برادر رخصت طلب: چرا نمی توانیم؟ برادر مجید مختاری: نمی توانید.

برادر رخصت طلب: این یک طرفش برمی گردد به نبود امکانات.

برادر مختاری: در عملیاتی که سپاه در داخل عمل کرد، تمام سازمان های لشگرها اگر یک نوبت دیگر وارد عمل بشوند، داغون می شوند، با این توان هم می خواهید بجنگید، و

هم می خواهید توان را بالا ببرید؟ اصلاً نمی شود. برادر رخصت طلب: نه، این یک قسمت برمی گردد به نبودن امکانات، اصلاً تا الان در جنگ مان سابقه نداشته است، این همه توپخانه سپاه داشته باشد، در مجلس پیچیده که اینها این قدر بودجه گرفته اند و رفته اند توپخانه خریده اند که حالا مال خود سپاه شده است. این وضع زرهی اش هم همین طور، ادواتش هم همین جور، ضد زره اش همین طور، الان به هوانیروز تاو می دهند، می گویند تو برو بزن، هوانیروز هلی کوپتر می آورد، سپاه تاو آن را می دهد. خب این امکانات توان ایجاد کرد.

برادر مختاری: این طوری که حرفی نیست، ولی ... برادر محسن رخصت طلب: اگر امکانات باشد سازمان دهی امکان پذیر است یعنی نیرو را هم می تواند گسترش بدهد.*

برادر اردستانی: مجید (مختاری) راجع به مسئله توان

فرماندهان و مسئولین جنگ و همه محققین از صمیم دل معتقد بودند کلیه مباحثات و نقد و اشکال تراشی هایی که در نهایت ادب و در چارچوب اخلاق اسلامی و رعایت حرمت افراد منعقد می شد، از سر دلسوزی و ایمان به آرمان های دفاع مقدس و تمشیت امور از سوی حضرت امام (ره) می باشد.

بحث انهدام و زمین را مطرح کرد، این برای من مبهم است. اگر ما دشمن را منهدم نکنیم و به یک جایی برسیم که حل است. یعنی واقعاً آقای هاشمی هم همین را مطرح می کرد، اگر ما بخواهیم در جنگ به یک جا برسیم، باید دشمن را انهدام کنیم. حالا این که چطوری دشمن را انهدام بکنیم و چقدر می توانیم دشمن را انهدام بکنیم و در مقابل او وضع خودمان چه جوری می شود روی این حرف است. انهدام دشمن با تک ایذایی که امام فرمودند، این باید تفسیر بشود، باید باز بشود محمد (درودیان) هم همین را می گوید، ولی برای من روشن نشد، آیا مثلاً عملیات کوچک کردن منظور محدود زدن به دشمن است؟ این کاری صورت نمی دهد، اگر ما می خواهیم به دشمن بزنیم، تازه از الان به بعد در این منطقه بود (شلمچه) که دشمن مرتب نیرو وارد می کند، راه اساسی همین است که مرتب ما بزنیم، این است که دشمن هیچ جا نمی گذارد ما به او با عملیات ایذایی ضربه بزنیم. درست است؟ به هر حال ایذا مقداری مؤثر است ولی انهدام دشمن توی ایذاء صورت نمی گیرد و اگر صورت بگیرد در اینجاها صورت می گیرد، این که دشمن و ما چند درصد منهدم شدیم در اینجا شدیم یا نشدیم؟ من نمی دانم. ما اینجا از دشمن بیشتر منهدم شدیم دیگر.

برادر درودیان: نه، نشدیم.

برادر مختاری: نه.

برادر اردستانی: چرا، دیگر ما الان تارده لشکرمان، تارده تیپ مان چیزی نداریم که ...

برادر رخصت طلب: در مقایسه با چی؟ همه توان ما، همه توان دشمن، نه (منهدم نشدیم).

برادر اردستانی: (از نظر) کادر این طور باید بگوییم دیگر، همه توان سپاه، همه توان دشمن.

برادر رخصت طلب: خوب نه دیگر و الان دشمن کلی کادر سالم دارد.

برادر اردستانی: همین را می گویم، ارتش که دیگر بحث توان ندارد. آنها توان سپاه را می بینند (ما هم) همه دشمن را. ما

شصت درصد منهدم شدیم؟

برادر زمان زاده: کادر شصت درصد.

برادر اردستانی: فکر نمی کنم.

برادر نخعی: ممکن است بیشتر باشد.

برادر زمان زاده: تازه ۶۰٪ زیاد می گویم.

برادر اردستانی: نگاه کن بین، ما نباید این طور بگوییم مثلاً پنجاه نفر فرمانده دسته، شما در لشکر سیدالشهدا، اگر کلهر چهار، پنج تا کادر این جوری (از دست) دادید، یعنی ۷۰٪ توان سیدالشهدا (ع) اگر چهار تا آدم مانده باشد، اینها توان آن چنانی نمی تواند ایجاد بکند، مثلاً فضلی فرمانده لشکر ۴۰٪ توان است، اینجا توان را بر اساس کمیت نمی شود حساب کرد.

برادر درودیان: به هر حال من کلاً بگویم، اگر امام، اعتقاد امثال آقا رشید را در بعد نظامی و در بعد سیاسی اش، اعتقاد آقای هاشمی را داشته باشند (مبنی بر این) که نمی توانیم بکنیم و تمایل به راه حل های سیاسی پیدا کردند، اگر امام می خواستند به این ها بهاء بدهند، یعنی به مسئولین بهاء بدهند چرا از آقا محسن حمایت می کند. این فقط به این دلیل است که مقابل این نقطه نظرات نظامی و سیاسی اینها، نقطه نظر آقا محسن است. این نشان می دهد که مشی امام این (دو دیدگاه آقا رشید و آقای هاشمی) نیست. حالا اینکه ما چرا به اینجاها کشیده شدیم این را باید رفت از شش، هفت سال جنگ کشید بیرون.

برادر نخعی: امام به نظرات آقای هاشمی بهاء نمی دهد؟

برادر درودیان: به این معنا نه.

برادر نخعی: به چه معنا بهاء می دهد؟

برادر درودیان: امام به این راه حل سیاسی برای جنگ بهاء نمی دهد. معلوم است دیگر.

برادر نخعی: بهاء می دهد. چطور معلوم است؟

برادر مختاری: نه بها (نمی دهد). حالا بحث عملیات و اینها را نمی خواهم بکنم. بلکه می خواهم که همان بحث گرفتن زمین و انهدام دشمن را بکنم. اگر ما این ۱۰۰ گردانی یا ۷۰ گردان، ۶۰ گردانی که اینجا (در کربلای چهار) دادیم، اگر

این را حفظ می کردیم ...

۶۰ گردان، اینجا (کربلای ۵) عملیات می کردیم. مثلاً در روز سوم، چهارم، با ۵۰، ۶۰ گردان این محور را عمل می کردیم، مطمئناً تمام یگان های عراق در اینجا جارو می شدند، داغون می شدند.

برادر درودیان: فکر کنم (در کربلای چهار) فقط مشکل مان عقبه بود، یعنی از این عقبه نمی شد عبور داد ولی اگر این را باز می کردیم ...

برادر مختاری: بله، اینجا (کربلای ۴)، اصلی ترین گردان های سپاه منهدم شدند.

برادر نخعی: اگر این نبود، اینجا ما اصلاً تکان نمی توانستیم بخوریم، غافل گیری دشمن (در کربلای ۵) سر این بود، یعنی سر سرعت عمل بعد از کربلای ۴ بود.

برادر درودیان: نه، منظور ایشان یک چیز دیگر است، یعنی ما اضافه بر اینها، شصت گردان دیگر داشتیم.

برادر نخعی: بله، یعنی اگر اضافه داشتیم. اگر ۶۰ گردان دیگر داشتیم.

برادر درودیان: چون بهترین یگان های ما، لشکر های امام حسین (ع)، ۸ نجف اینها همه توانشان گرفته شد.

برادر مختاری: جوهره توانشان گرفته شد و اصلاً از آنها سر و صدایی نیست. مثلاً یک گردان قبرا قاسم سلیمانی اینجا منهدم شد، مرتضی قربانی همین طور.

برادر اردستانی: من یک مثال بزنم، ما از این خط تا اینجا را ۱۰ گردان لشکر شهدا ۵، ۶ گردان را برای اینجا تا اینجا و لشکر نصر ۵، ۶ گردان مصرف کرد، یعنی می شود گفت با ۴۰ - ۵۰ گردان از اینجا تا اینجا آمدیم، در حالیکه با ۷، ۸، ۱۰ گردان این را منهدم می کردند.

برادر زمان زاده: ما در سرپل نهر جاسم ۶۴، تا ۳۵ گردان خرج کردیم، و حداقل ۶۰٪ انهدامی داشتیم.

برادر درودیان: بله، خیلی انهدام شد. ما اینجا بودیم، که احمد کاظمی آمد از این بالا سیخ شد، یک خاکریز زد آمد اینجا. وقتی که آمد اینجا، فروپاشی و عقب نشینی دشمن آغاز شد،

احمد کاظمی می گفت اگر من ۳ گردان داشتم می چسبیدم به اینجا اصلاً اینها* لاک پشتی حرکت کرده بودند ۵۰ هزار نفر نیروهای دشمن فرار کردند و اینها نفهمیدند دشمن از کجا فرار کرده است.

برادر اردستانی: اصلاً هیچ کس نفهمید.

برادر درودیان: از بوارین؟

برادر اردستانی: بله، از بوارین، در صورتی که، یک یگانی مثل احمد بود که برش داشت، مثلاً مرتضی و اینها آمدند، ولی کسی نگفته بود، اینجا بیاییم، یک خیز بلند برداشتند آمدند اینجا.**

برادر مختاری: مرتضی همان شب آمده بود اینجاها رازده بود، آن شبی که گفته بودند بیایید اینجا با همان گردان های آسیب دیده آمدند این جوری اینجا ایستادند.

برادر اردستانی: اصلاً ما آنجا دردمان این بود. من به باقر (قالیباف) گفتم تو رو خدا یک فکر بکنید فقط تو (لشکر نصر) اینجا هستی و لشکر ۱۷، دیگر هیچ کس اینجا نیست، همه اش هولم این بود اگر دشمن دو تکان عمده به خودش بدهد، ما را می ریزد، جارو می کند ۵۷ ابوالفضل (ع) نبی اکرم (ص) و تیپ ۱۱۰ که دفاع نمی توانند بکنند***، تیپ شهدا ۱۱ تا گردان خرج کرد آخرش هم هیچ کاری انجام نداد.

برادر درودیان: حالا من همان نکته ای که مورد انهدام دشمن و اینها گفتم، اگر یادتان باشد وقتی از عملیات بدر آمدیم صحبتی تحت این عنوان بود که، ما به هر جهت در یک زمینی باید ده بیست روز با دشمن بجنگیم تا سرنوشت جنگ روشن بشود. اینجا ما ده روز دیگر می ایستادیم می جنگیدیم مسئله روشن می شد، همان طوری که در فاو جنگیدیم روشن شد یعنی تنها جایی که دشمن کف گیرش به ته دیگ خورد و آن ابهتش شکست، کمر نظامی اش شکست فاو بود، نتیجه اش را ما کجا دیدیم؟ در مهران دیدیم. زمان دادیم باز دوباره آمد اینجا این جوری شد، ولی الحمدلله اینجا (کربلای ۵) به فضل خدا الان همین است، الان اگر ما اینجا ده روز دیگر با دشمن می جنگیدیم ته آن درمی آمد،**** چون ۵۰، ۶۰ تیپ دارد که

*متأسفانه محل مورد نظر مشخص نیست. (رشید)
**منظور پیش روی در آن کانال پرورش ماهی است. (رشید)
***حساسیت ایجاد می کند طوری نیست. (رشید)
****با کدام توان (رشید)

آسیب ندیده است. به هر جهت ارتش عراق تا یک جایی مقاومت می کند. اتفاقاً آن روز هم با آقا محسن بحث بود که دشمن به خاطر حفظ نیرو و کجا را حفظ می کند؟

برادر اردستانی: مخیر بشود که کدام را حفظ کند، قطعاً این را رها می کند، و این را حفظ می کند ولی این ما هستیم که با توان مان به دشمن تحمیل می کنیم که این را حفظ کنیم ما توان نداریم، ما اگر اینجا توان داشتیم تمام بود.

برادر مختاری: همین الان (اگر فشار بیاوریم) تا یک ماه دیگر تمام بود.*

برادر اردستانی: تا یک ماه دیگر دشمن آنجا (توان عمده نخواهد داشت)، البته یک چیز اساسی اینجا وجود دارد که اگر ما از آن بهره بگیریم، خیلی خوب است. ببینید، وقتی دشمن حفظ نیرو می کند و مبتنی بر آن می آید عقب، مثل مثلاً فرار لشکر ۵ و ۶ در خرمشهر، عقب نشینی عراق قبل از رمضان، مهران، تمام اینها تا اسرایی که گرفته بودند، گفته بودند یکی از دلایلی که ما مهران را دادیم به خاطر انهدام بود و از طرفی می خواستیم توان مان را قبل از عملیات بزرگ شما از دست ندهیم. یعنی مهران را عراق مبتنی بر این تحلیل آمد (عقب). این وضعیت به عنوان یک تدبیر کلی برای حفظ نیرو خوب است، ولی اثرات بسیار بدی در رده های پایین ارتش دارد. عین همین و بهترین تدبیر را برای حفظ نیرو و ما به کار بردیم، دیگر وقتی دیدیم بسته شده است نزدیک.

برادر اردستانی: خیر، وقتی دشمن اینجا را داد، در تدبیر کلی برای حفظ نیرو کار درستی کرد، ولی اثرش بر روی نیرو این است، که پشت این رده هر چه هلش بدهیم عقب می رود. ما اینجا را که از این سر پل آمدیم داخل، دشمن بلافاصله ۴ رده درست کرد، رده اول که شکست، تا چهار سقوط کرد یعنی دشمن، مثل برق عقب رفت بعد وقتی که خط جمل ۳ شکست، دشمن دیگر نتوانست، ما دیگر نتوانستیم بیاییم روی صفین بایستیم، نتوانستیم بیاییم نتیجتاً عقب آمدیم یعنی یک رده که شکست، تمام شد دیگر. دشمن پشت آن فشار گذاشت، فشار گذاشت ما را از تمام آن زمین بیرون کرد. اینجا هم همین

طوراست یعنی دشمن وقتی این دو رده را از دست داد مجبور شد اینجا بایستد. اصلاً اینجا یک تلاش بازدارنده برای ایجاد استحکامات بود که اگر ما توان داشتیم، مثل چنین حالتی می ایستادیم، ولی چون توان نداشتیم، دشمن اینجا ما را ارزیابی کرد ایستاد همین جا.

برادر مختاری: به نظر من استمرار و تداوم عملیات در ذهن فرماندهان ما اصلاً مثل امام نیست، تداوم و استمرار را آنها طور دیگری درک می کنند، ولی امام یک جور دیگر درک می کند. برادر درودیان: ما بیست روز می جنگیم خسته می شویم.

از مورخمان گرفته تا فرماندهان مان همه خسته می شوند.**
 برادر مختاری: ۱۵۰ گردان داشته باشیم، عملیات بکنیم، بعد یک ماه دیگر، یک ماه و نیم دو ماده دیگر باز با ۱۵۰ گردان دیگر ادامه بدهیم، این استمرار و تداوم باید این جوری (ادامه پیدا کند) والا...***

برادر اردستانی: همین یک تیکه (نوک کانال پرورش ماهی) نمی دانم چقدر حیاتی است ولی خیلی اینجا کادراست، به خاطر عمل در اینجا یک لشکر یک گردان یا دو تا گردان شده بود. دشمن این یک تیکه عقبه را جهنم کرده بود، و پشت سر هم، هی می آمد و این تو را می زد، یعنی دیگر عصاره ما را اینجا گرفته بود.

برادر درودیان: یکی از مسائل اساسی ما سرپل نهر جاسم است که باید انشاءالله در گزارش مان قید کنیم. مسئله بعدی اینکه آقا رشید تحلیلی داشت که می گفت اینجا دشمن ما را با آتش و تانک و توپخانه عقب می زند، عقبه ما اینجا روی آب و مال دشمن روی خشکی است. پیشنهاد این بود که باید جنگ مهندسی بکنیم. بیایم خرد، خرد خاکریز بزنیم، خودمان را به دشمن نزدیک کنیم.

برادر اردستانی: کارهای دراز مدت دیگر؟

برادر درودیان: بله، چنین حرف هایی که حالا نه اینکه خیلی رویش فکر شده باشد، جزو حرف هایی که می زد یکی هم اهمیت جناح راست را می گفت.

برادر زمان زاده: چیزهایی که دشمن الان شدیداً جلوی آن

*مهم (رشید)
 ** جزء ک الله خیرا پس چه می گویی (رشید)
 *** جزء ک الله (رشید)

را گرفته است.

وجود دارد و حتی به مدعاهای بزرگان جنگ در این خصوص خدشه وارد می کند که آیا اساساً عملیات کربلای چهار، مقدمه

پیش بینی شده عملیات کربلای پنج بوده است یا خیر؟

برادر درودیان: پس از فاز اول قضایا یک موجی بود همراه با تحلیل ها و اقداماتی که به یک جا ختم شد آن یک جا اولین جلسه با حضور آقای هاشمی بود. آقای هاشمی که آمد خط اصلی اش این بود گزارش های کربلای ۴ و عملیات ام الرصاص را بشنود و دوم با مشکلات عملیات آتی آشنا بشود.

برادر مختاری: تا وارد این بحث نشدیم، من یک چیزی بگویم، این مأموریت شلمچه را قبل از اینکه به قرارگاه کربلا بدهند، به قرارگاه نجف داده بودند.

برادر درودیان: نه، کی گفت؟

برادر مختاری: ما یک روز آمدیم در قرارگاه، خاتم بعد از کربلای ۴، آقای ایزدی (فرمانده قرارگاه نجف) رفت در جلسه، بعد که بیرون آمد گفت که اینجا (شلمچه) را کار کنید.

(مسئولین قرارگاه نجف) آمدند نشستند داخل قرارگاه روی این بحث هم کردند حتی یک جوری صحبت شد که خوب حالا این عملیات تمام شد دیگر، و حالا محور نجف در کربلای ۴ حساس شده است یک جلسه چهار نفری گرفتند، یعنی شوشتری و صالحی و الله کرم و ایزدی که روی این (شلمچه) بحث کردند.

برادر درودیان: بله، این قبل از جلسه امیدیه بود که آقای هاشمی به طور جدی گفت.

برادر مختاری: یعنی می خواهم بگویم که اگر اینها ذهنشان شدیداً روی شلمچه بود مطمئناً (از اول قرارگاه) کربلا را می گذاشتند اینجا کار کند، حتماً نبوده که نجف را گذاشتند.

برادر اردستانی: حالا محمد (درودیان) هم گفت دیگر. گفت هدف فروکش نمودن بحران کربلای ۴ بود...!

برادر نخعی: فرو کشیدن بحران بود یا یک تقسیم کار این جوری؟

برادر درودیان: نه اینها می خواستند یکی را روی غرب

برادر درودیان: چی را؟

برادر زمان زاده: یکی از چیزهایی که دقیقاً دشمن تمام آتش خود را روی آن متمرکز کرد، فعالیت های مهندسی ما بود. وقتی از اینجا آمدند جاده بزنند، دشمن تمام توپخانه های منطقه را آورد روی جاده ای که داشتند می زدند کامیون ها را می زد، داخل کامیون را می زد.

برادر درودیان: متوقفش کرد؟

برادر زمان زاده: بله، لودر، بلدوزر که از اینجا رد می شدند، یکی از مأموریت هواپیماهایش این بود که آنها را بزنند، بچه ها می گفتند ده تا دستگاه راه می اندازیم از داخل پنج ضلعی فقط سه تای آن می رسند به خط، به هر حال دشمن حساسیت عجیبی روی مسئله مهندسی دارد.

برادر درودیان: البته اینجا ما در این استحکامات فرو رفته ایم.

دیگر این برای دشمن تمام شده است. فقط با فشارهای مکرری که به ما می آورد، مثل خیبر که این قدر ما را داخل جزایر معطل کرد تا آمدیم بیابیم سراغ والفجر ۷ و بعد والفجر ۸، خرداد شد یعنی شش، هفت ماه بعد.

برادر اردستانی: دشمن با خالی کردن جزایر بوارین و ام الطویل نشان داد که از اینجا صرف نظر کرد، تمام شد، یعنی این را پذیرفت.

نشان داد که (شکست) تا پشت نهر جاسم را پذیرفته است، دیگر اینجا زیاد مایه نمی گذارد، فقط می خواهد ما را مشغول کند و درگیر نگه دارد.

برادر درودیان: دشمن اگر اینجا توان ما را نگیرد، خیلی مسئله ساز می شود."

پس از یک دور نسبتاً طولانی از مباحثات بین اعضای جلسه، درودیان به ادامه گزارش خود از عملیات و مراحل چگونگی تصمیم گیری برای انجام آن پرداخت ولی در همان شروع مجدد بحث، راوی قرارگاه نجف نکته مهمی را مطرح ساخت که به نظر می رسد هنوز درباره آن نظرات متفاوتی

بگذارند، آن هم قرارگاه نجف بود که به خاطر تجارب و سابقه اش می توانست فعال تر برخورد بکند. به هر حال این هم یک مسئله ای بود.

برادر اردستانی: این از شیوه های مدیریت برادر محسن بود. که سریع گفت چهل و هشت ساعت دیگر می خواهیم عمل کنیم، یادت هست آن شب داخل جزیره همه را جمع کرد (و گفت) دوباره برویم آنجا را بگیریم، یک جوی (ایجاد کرد) که فرمانده لشکرها باورشان شده بود که امشب می خواهیم حتماً عمل کنیم، یعنی برای اینکه (روحیه عملیاتی) نیروها را و ... حفظ کند.

برادر درودیان: آن جلسه تا غروب ادامه پیدا کرد که غروب نباشد که فرمانده ها بیایند جمع بندی شان را ارائه بدهند که چه کار می خواهند بکنند ما همراه آقا محسن آمدیم و جلسه ای گذاشتیم و برگشتیم. آقا محسن زودتر رفته بود جلسه شروع شده بود که برگشتیم. دوباره آقای هاشمی علی رغم مشکلات و همه مسائلی که به نظر می رسید شلمچه منتفی شده است گفت نه، باید بروید و همین جا عمل کنید، هفت روز دیگر فرصت داریم، که صبح آن روز آقا محسن رفته بود آقای هاشمی را بدرقه کند، مثل اینکه زمان را حتی پایین تر از این آورده بود، بلافاصله آقا محسن آمد سه ساعت جلسه گذاشت، و در این سه ساعت تلاش اصلی کربلا را در اینجا را چیدند و عمده هم همین تلاش بود. از همان ابتدا هم نسبت به جناح چپ عملیات که قرارگاه نجف بود و بوارین و جناح راست و حفظ آن ابهام وجود داشت و کار نشده بود و کار اصلی در رابطه با قرارگاه کربلا بود، که اینها هم رفتند و طرح آوردند و روی آن کار کردند، در هر صورت در فاز دوم، که با تصمیم آقای هاشمی شروع شد، دیگر جدی شده آقا محسن سه ساعت جلسه گذاشت مسائل را روشن کرد و با فشار بالایی، شناسایی ها و دیگر کارها جدی شد. البته هنوز هم به نظر می رسید که تردیدهایی وجود داشت که این تردیدها در جلسه بعدی که آقای هاشمی آمد نمود داشت که حالا می گویم.

برادر اردستانی: آمدند طراحی عملیات را کردند، مانور چیدند، بحث بود با دو قرارگاه، سه قرارگاه یا ۳ محور، که بحث های متفاوتی شد و در نهایت ۳ تا قرارگاه اینجا گذاشتند. کربلا جای اولیه را می گیرد، قدس از کربلا عبور می کند می آید همین جا، نجف هم یک تلاش از این طرف می گذارد، یک تلاش هم می آید اینجا از این طرف می رود آنجا، یعنی نجف تقریباً همان مانور قبلی اش بود*، اینجا یعنی مانور قبلی که (لشکر) ۵۷ و (تیپ) ویژه شهدا را از داخل می فرستاد اینجا ۲۱ و ۱۷ و ۵ نصر را هم می آورد روی این محور، چند تا هم یگان احتیاط داشت. تقریباً مال آنها همین بود، قدس هم که عبور می کرد، منتها در اینجا یک سری مشکلات وجود داشت، مشکلاتی که در جلسه با آقای هاشمی شروع شده بود و باز دوباره (مطرح شد و) قضایا پیچ خورد. در این فاصله موج شدیدی ایجاد شد که پای کار آمدند ولی بعد آمدند چیز (تردید - سستی) کردند. یکی از مشکلات اولیه تعجیل بود، که سرعت و شتاب کار موجب می شد غافل گیری از بین برود که عمده مسئله این بود، می گفتند پتر و شیمی روی منطقه دید دارد. دیگر اینکه همه همراهی نمی کردند. آقا محسن هم مثل فاو مثلاً همان شب** که آمدیم، ثارالله اینجا بود، چون از قبلش آقا محسن ثارالله را اینجا چیده بود، ۱۸ و ثارالله و ۳۳ و ۳۱ و ۱۹، آقا محسن آن شب گفت چه کسی دنبال ثارالله می رود؟ مرتضی گفت ما دنبالش می رویم. گفت چه کسی دنبال فلانی می رود؟ او گفت ما می رویم، گفت کی دنبال آن یکی می رود، او گفت ما می رویم و خلاصه این جور شد، که شمشخانی گفت بابا این طور که صحیح نیست پس فردا می گویند که با سلام و صلوات به ما خط حد دادند یک شور و شوقی به وجود آمده بود که عملیات تکلیف است و ما باید برویم انجام دهیم؛ خلاصه مرتضی آنجا پذیرفت که عبور کند و بنا شد امکانات شان را هم روی هم بریزند، یعنی یک موج خوب این جور می شد در قضایا دیده می شد. از مشکلاتی که بود اعمال تدبیر برای تعیین یگان ها بود که براساس همان هر کسی که مایل است بود به هر حال چند تا مشکل اساسی دیگر وجود

* متأسفانه برخی مکان هایی که اشاره شده است مشخص نیست. (رشید)
** این جلسه در گلف بود خوب یادم هست (رشید)

داشت، یکی عقبه بود، یکی مهندسی، یکی آتش و غافل گیری. در مورد عقبه می گفتند ۱۹ فجر وقتی آمده است اینجا ۵۷ دیگر نتوانسته، ۵۷ وقتی آمده است ۱۹ نتوانسته و احد هایش را عبور بدهد. در صورتی که ظاهراً آن جوری که بچه های ما (راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه در یگان ها) می گویند این طور نبوده است. ۱۹ فجر تا آن گردان هایی که بنا بود عبور بدهد برای رسیدن به این منطقه عبور داده بود ولی همه اش می گفت نتوانسته است (زیرا) ما آمدیم که بیاوریم، اینها (دیگر یگان ها) بنا بود که مثلاً دو گردان بیاورند پنج گردان آوردند، ما به ترافیک برخورد کردیم. و محور اتکاء همه به جاده فجر به عنوان عقبه بشود، در صورتی که ظاهراً همچنین چیزی نبوده. برادر درودیان: در هر صورت این یک چیزی بود که اصلاً انگار واقعیت هم نداشت، ولی به عنوان یک اصل بود. چون عقبه خشکی ما جاده فجر بود. این جاده شلمچه که زیر دید تیر بوارین و اینها بود. این دو تا سیلند هم که اینجا است که هیچی. لذا اینجا آقا محسن آمد اساس فکرش را روی عقبه آب گذاشت و این مشکل، این جوری قابل حل شد. در رابطه با مهندسی، دشمن دید داشت، زمان محدود بود، مثلاً در این جا فقط هفتصد متر زده بود، به هر حال خیلی مشکل بود. در رابطه با آتش هم توپخانه ها به مرور داشتند می آمدند منتها موضع استقرار نداشتند که کجا بیایند مستقر شوند! فقط همین یک تیکه جا بود تقریباً، این مقدارش را داده بودند به نصر، این مقدارش را آخر سر به امام حسین (ع) دادند، این مقدارش را هم به نجف ۸ دادند. حدود هفتصد، هشتصد متر اینها رفته بودند داخل سیل بندها. مسئله عقبه و جایگاه استقرار آتش خیلی بغرنج بود. مسئله غافل گیری هم بود، یعنی (تناقض) بین تعجیل و زمان و این جوری داخل منطقه ریختن منتها اینجا یک تحلیلی از دشمن وجود داشت که دشمن بعد از کربلای ۴ نیرو هایش را به مرخصی فرستاده است که (این تحلیل) درست هم بود، یعنی آقا محسن به این اشاره می کرد و در نهایت هم همین بود، اسیر هم که گرفتیم، معلوم شد که نیرو هایش را به مرخصی فرستاده بود، منتها باعث مختل شدن سازمان

(دشمن) نشده بود. یک چیز دیگری هم وجود داشت تحلیل های مختلفی بود مبنی بر اینکه دشمن بعد از کربلای ۴، در جنوب کارهای ما را بسته شده می بیند و تصور می کند اگر ما بخواهیم در جنوب عملیات بکنیم، یا باید در فاو یک حرکت ایزایی کنیم، یا مانور کربلای ۴ را تکرار بکنیم و الا باید برویم غرب عملیات مندیل را انجام بدهیم. به خاطر اینکه ما بعد از رمضان این زمین ها را رها کرده بودیم و هر دفعه که یک عملیات داشتیم به عنوان یک تک ایزایی در اینجا عمل کرده بودیم، دشمن فکر نمی کرد ما یک تلاش اصلی داشته باشیم، لذا دشمن ما را در اینجا ناامید تصور می کرد. هم زمان با این تلاش یک بیست و چهار ساعتی هوا ابر شد که در این بیست و چهار ساعت خیلی از کارها انجام شد. بچه ها می گفتند تلاشی که انجام شد کار دو، سه ماه بود، یعنی اصلاً در آنجا یک معجزه ای شد که یعنی تقریباً همه آمدند پای کار، منتها را درصد آمادگی متفاوتی. بر اساس تحلیلی که دشمن از ما داشت همه اش خبر می آمد داخل ام الرصاص منور می زند. خبرهایی بود که ستون کشی های زیادی به سمت فاو می کند. احتمالاً دشمن مبتنی بر این تحلیل که ما می خواهیم به سمت غرب برویم، می خواستند داخل فاو عملیات انجام بدهند، لذا اگر ما اینجا (غرب) عملیات انجام می دادیم دشمن راحت اینجا (فاو) ما را می زد و قبل از اینکه به غرب برسیم، دیگر منفعل می شدیم، یعنی دشمن دور را از دست ما می گرفت، همان طوری که بعد از والفجر ۸ با عملیات دفاع متحرک دور عملیات را از ما گرفت و نگذاشت عملیات والفجر ۹ یا والفجر ۱۰ را بلافاصله طراحی کنیم. حتی خبر بود که شبی که ما عملیات کردیم یک ساعت جلوتر یا یک ساعت بعدش دشمن معابرش (میادین مین خودش) را هم باز کرده بود، همه چیز حاضر بود که در آنجا (فاو) تک کند. این یک نعمت عجیبی بود که ما در اینجا دشمن را منفعل کردیم. البته دلیل تأملی هم که اینجا کرد، این بود که اصلاً مدتی دشمن در اینجا هفت، هشت روز گیج بود، نه آتش درست حسابی داشت، نه پاتک درست حسابی می کرد، نه سازمانی داشت، خیلی ولنگ و باز

بود، بعد یواش، یواش خودش را جمع کرد، در این قضایا آقا محسن آمد در رابطه با این عقبه های آبی، یک بحثی را تحت عنوان نفربر خشایار مطرح کرد*، یعنی وقتی که به آب متکی شدیم، ما ابتکارمان در مثلاً عملیات بدر قایق بود که غواص اضافه کردیم، در عملیات والفجر ۸ تکمیل شد، دیگر ما ابتکاری در کربلای ۴ نداشتیم، اینجا (کربلای ۵) خشایار اضافه کردیم. خلاصه آقا محسن خودش با این اعتقاد آمد و تمام خشایارها را جمع کرد، از تهران هم هرچی خشایار بود آوردند، کانال سلمان را خلاصه پیگیری کرد، آب انداختند بستند، یک مانوری را همه یگان ها راه انداختند، روی خشایارها دوشکا بستند، خلاصه با پی گیری هایی که انجام داد یک معجزه ای کرده بودند، همه را هل داد آنجا. حاج آقا محمدزاده دو، سه روز نبود بعد که آمده بود، چون قبلش کانال سلمان خشک دیده بود و هیچ کس در آنجا نبود، مرتب آقا بعد که آمده بود اصلاً باورش نمی شد به من می گفت بین این محسن اینجا را چه کار کرده است، جدأ هم همین بود، دیگر کسی نبود که کمکش کند، در آن جلسه ای که در امیدیه تشکیل شد، (سرهنگ) لطفی طرح هایی برای اینجا داشت که مبتنی بر آن، آقا محسن گفته بود بیاید به عنوان مشاور کمکش کند. یک دلیل عمده اش این بود که آقا رشید نمی کرد**، مثلاً آقا محسن می گفت برو پایین را برای جلسه حاضر کن، نمی رفت بکند، یک مقدار که بعداً عملیات افتاد روی دور نظر می داد و کار می کرد، به هر حال لطفی یک آدم نظامی بود، عملیاتی بود، اینجاها طرح هم داشت، یک چیزهایی هم آمد گفت کمک مان کرد... یک اتاق هم آنجا برایش درست کرده بودند که گاهی مثلاً دو، سه ساعت بحث می کرد مثلاً می گفت اینجا آتش است، باید آتش را سریع بلند کرد. به هر حال یک تحلیل های کلی می کرد.

برادر اردستانی: مشخصاً از گفته های لطفی آنچه که مورد استفاده قرار گرفت، چي بود؟
 برادر درودیان: حالا نوشتم. الان چیزی یادم نیست، ولی در آن مدتی که همه اش بود من چیز اساسی از ایشان ندیدم.

برادر نخعی: بچه ها هیچ کدام روی این حرکت (آوردن لطفی) آقا محسن مسئله دار نبودند؟
 برادر درودیان: نمود نداشت، چون غالب جلسات که لطفی بود عناصر دیگر ارتشی هم بودند مثلاً ترابی بود،... زیاد چیزی نمی گفت. بچه ها مثل عزیز و اینها قبلاً با او کار کرده بودند، فرمانده لشکر ۱۶ بود و اینها در عملیات هویزه تحت امرش بودند مثلاً بشردوست با او کار کرده بود. تقریباً لطفی را قبول داشتند. لطفی برای بچه ها مثلاً یک چیزی شبیه سلیمان جاه بود.

برادر رخصت طلب: بعد روی مانور هم با لطفی بحث شد؟

برادر درودیان: بله، بحث شد، کاملاً می دانست که آنجا طرح چی هست. در هر صورت بحث خشایار شد و آقا محسن این را به عنوان تدبیر جدید راه انداخت و همان شب هم کمرشکن حاضر کردند آنها را پای کار بردند، یعنی بیست و چهار ساعت قبل از عملیات، یعنی تا فردا بعد از ظهر هر چی خشایار بود داخل منطقه بود، یعنی در آن پنج، شش روی معجزاتی در این زمینه شد.

برادر نخعی: حالا کلاً چند تا خشایار شد؟
 برادر درودیان: مجموعاً فکر کنم دویست تا شد، شاید هم

بیشتر. نفربر خشایار یکی از مسائل عجیب بود.***
 خلاصه فکر عقبه اینجا ذهن آقا محسن را خیلی مشغول کرده بود و یکی از بحث هایی هم که با لطفی داشت همین عقبه بود که اینجا چه کار بکنند. عقبه در خشکی چگونگی باشد و غیره چون عبور دو تا قرارگاه ما متکی به خشکی بود و باید تلاش اصلی مان را روی این عقبه می گذاشتیم، ولی بعد عقبه آبی بود. می گفتیم خشایار می تواند از داخل آب نیرو ببرد، ولی مشکلاتی دارد، هلی کوپتر آن را می زند، گیر می کند، به هر حال خیلی مشکلات دارد، ولی بچه ها مجموعاً از خشایار راضی بودند، چرا که برایشان مهمات برد، نیرو برد، از ترکش حفظ شان کرد، در مجموع به عنوان یک وسیله خوب بچه ها همه از آن راضی بودند. البته خشایار ایده آل نبود، ولی راضی

* خشایار نفربر روسی است که شنی دار است و سلاح خاصی هم ندارد - نفر حمل می کند و می تواند از رودخانه ها عبور کند و خشایارها تماماً در ارتش (نزا) بودند و آقا محسن ۲۰۰ دستگاه از آقای هاشمی تقاضا کرد که دستور به ارتش داده شد. (رشید)
 ** اشهدا! بالله نشده بود که ترمز کنم نمی دانم چرا این را نوشته اید؟ هرگز به یاد ندارم که دستوری بدهد انجام ندهم. (رشید)
 *** فکر نمی کنم ۲۰۰ دستگاه به ما ندادند. ۲۰۰ تاندر خواست شد ولی ندادند. (رشید)

بودند.

می گفت مواضع دشمن در اینجا به این سمت (شلمچه) است. ما اگر از این بالا (از جاده فجر) بیاییم، پشت مواضع دشمن می آییم و دیگر اینجا زمین سخت است، که این جوری آمدند، ما اینجا سر می خوریم می رویم، حالا سر نخوردیم که خیز بلند برداریم اینجا بیاییم، این به خاطر یگان هایمان و به خاطر تردید و ابهام بود، ولی تحلیل درستی بود و ما از این پشت که آمدیم، دشمن کاملاً دور خورد، یعنی نیرویی که اینجا می خواست بچنگد ما اینجا پیش بودیم، حالا به کجا بزند؟ کجا رازیر آتش بگیرد؟ مواضع این سمتی هم که نداشت. خط دشمن همین بود، تازه فهمیده بود، داشت خشک می کرد که دیگر موفق نشد، یعنی دشمن ضعفش را آنجا نفهمیده بود و فکر می کرد آب ضعف آن را حل کرده است. علتی هم که دشمن اینجا فکر نمی کرد ما بیاییم این بود که رده به رده اینجا خط داشت اصلاً امکان نداشت که بشود از اینجا عبور کرد، ولی اصلاً فکر اینجا را نمی کرد. لذا یکی از دلایلی که به زمان سرعت می داد، می گفتند چون ما این حرکت را کردیم، دشمن نسبت به این حرکت حساس می شود، و بلافاصله اینجا را پر می کند. از آن طرف هم اگر ما صبر کنیم، نهایتاً همان مشکلاتی که اینجا برای ما ایجاد شده است، اینجا هم می شود، اینها عوامل مؤثری در تعجیل بود.

برادر مختاری: تجربه کربلای ۴ آنجا خیلی خوب بود. برادر درودیان: بله، تحلیلی که از کربلای ۴ آقا محسن داشت و بعداً هم آقا رشید این طرف و آن طرف نقل می کرد و دیگران هم شروع کردند به گفتن! دو تا تحلیل بود که تا روزهای آخر برای خودم جا نمی افتاد، ولی نمی دانم حالا دیگران می فهمیدند یا نمی فهمیدند! همین که می گفت اگر ما اینجا برویم پشت مواضع دشمن سر می خوریم و می رویم، یکی هم اینکه می گفت کربلای ۴ یک عملیات گشتی - رزمی بود که ضعف های دشمن را به ما نمایان کرد و این موجب شد** که ما عملیات بعدی مان را مبتنی بر ضعف دشمن انجام بدهیم، یعنی همین مانور (استفاده از جاده فجر) را. من تا روزهای آخر هم (متوجه نشدم)، ولی وقتی عملیات کربلای ۵

حدود چهل و هشت ساعت، هفتاد و دو ساعت قبل از عملیات، یعنی دو، سه روز قبل از عملیات بود که مسئله عقبه خیلی جدی شد، آقا محسن دو، سه روز روی این کار می کرد، نهایتاً آمد چهار تا عاشورا تشکیل داد، یعنی عاشورای ۱ و ۲ و ۳ و ۴، که اینها ترابری نیرو را انجام دهند و به همه نیروها هم گفت تا چهل و هشت ساعت روی عقبه خشکی اصلاً فکر نکنید، اینها آمدند فشار را اینجا گذاشتند.

برادر اردستانی: بشردوست، محتاج و احمدپور.

برادر درودیان: بله نهایتاً سه نفر شدند، ولی قوی ترین تیم بشردوست و احمدپور بودند. رفتند چه کار کردند، نمی دانم! ولی اینها بودند که عاشورا را تشکیل دادند. اما در مسائل مربوط به عبور چند تا ابهام به نظر می رسید، یکی هماهنگی عبور بود که زمان می برد تا به اینجا برسند، و اگر می خواستند اگر از اینجا عبور کنند، این مشکل هماهنگی عبور داشت. آیا این جاده ها باز می شود، پاک سازی می شود، اگر نشد، موانع و میدان مین و اینها چه می شود؟ لذا بعضی از یگان ها آمدند یگ گردان خط شکن برای اینجا پیش بینی کردند، به هر حال طرح های مختلفی می دادند و محورهای مختلفی در نظر می گرفتند. یک بحث دیگر هم که قبلاً اینجا بود اینکه ما باید در اولین فرصت در این دو تا زمین* حضور پیدا کنیم. اگر ما اینجا بیاییم و اینجا بیاییم، دشمن بلافاصله اینجاها را پر می کند و دیگر امکان ندارد. این یک مسئله اساسی بود که به زمان اهمیت می داد، ما باید خیزمان سرعت داشته باشد و از طرفی این خیز سرعتی نیاز به هماهنگی عبور داشت، با این عقبه های محدود هم نمی شد عبور کرد، مسئله دیگر باز کردن آتش و هدایت مستمر آن بود که تقریباً اساس آن همان نظریه خود آقای لطفی بود. مثلاً وقتی که ما اینجا آتش داریم می ریزیم، بعد وقتی نیرو رده به رده می آید بلافاصله آتش را از اینجا بلند کنیم، مسئله پشتیبانی هم بود که با تشکیلات عاشورا حل شد، یکی هم تداوم عملیات.

یک نکته که اینجا یادم رفت این است که آقا محسن

* متأسفانه زمین مورد اشاره مشخص نیست. (رشید)

** سرور از این مسئله در همان ص ۱۰۳ - منظور آمادگی دفاع نداشتن از سوی دشمن بود در جناح راست (جناح شمالی منطقه نبرد) (رشید).

شکل گرفته بود و به یک جای قطعی رسید من تازه فهمیدم، منتها نمی دانم آیا دیگران این را فهمیدند یا نه!!

برادر مختاری: اصلاً یکی از مسائل این بود که تیپ ۵۷ یک دفعه تا اینجا آمده بود سیخ شده بود، علتش را پس از عملیات همین می دانستند که دشمن در اینجا مواضعش به این سمت است و به این سمت موضع ندارد و بچه های ۵۷ از اینجا راحت رفته بودند اینجا.

برادر درودیان: نکته دیگری که یادم رفته بود بگویم مربوط به فاز سوم است. روال جلسه با اعلام مانور و آمادگی قرارگاه کربلا شروع شد. قرارگاه کربلا گفت ولی عزیز (جعفری فرمانده قرارگاه قدس) که شروع کرد، جلسه را در ابهام فرو برد. یعنی مسائلی گفت که دوباره همه چیز زیر سؤال رفت. افتاد روی یک دوری که به نظر می رسید که دیگر تمام شد.

برادر اردستانی: روز قبل از عملیات؟

برادر درودیان: آخرین جلسه ای که آقای هاشمی آمد؟

برادر اردستانی: بله، شب قبل عملیات دیگر؟

برادر درودیان: بیست و چهار ساعت قبل بود.

برادر اردستانی: بله دیگر، یعنی شبی بود که جلسه تا پنج

صبح طول کشید.

برادر درودیان: احسنت، ولی آقا محسن جدی و بدون تردید اینها را پای کار برده بود، به گونه ای اینها را برده بود پای کار که اگر ما امشب را به فردا شب بیندازیم، با این نیرویی که پای کار است، دیگر امکان پذیر نیست، یعنی اصلاً امکان ندارد ما این نیرو را برگردانیم و دوباره بخوایم پنج روز دیگر آن را ببریم. بعضی ها پیشنهاد پنج روز دیگر، بیست روز دیگر (را برای) آمادگی می دادند ولی آقا محسن می گفت اصلاً این امکان پذیر نیست. یعنی می خواهم بگویم با چنین روحیه ای که حتماً باید فردا شب عملیات بشود آقا محسن اینها را برد پای کار. یکی از مشکلات، عدم آمادگی کامل بود. یکی همان اشکالات وارده که می گفتند در روز می رسیم و یکی هم مهتاب و مسئله زمان بود، دیگر به روز کشیدن عملیات و هوشیاری دشمن و این طور مسائل بود. بعد بحثی شروع شد و

به جاهای خیلی باریکی کشید. اینکه خوب اگر نمی توانیم (عملیات کنیم پس) برویم به امام بگوئیم نمی توانیم، خلاصه بحث خیلی بحرانی و وضعیت بدی شد و به جایی رسید که آخر جلسه، آقای هاشمی مثلاً حتی با بیست روز دیگر هم راضی بود، ولی آقا محسن گفت این طوری نمی شود، با تردید و اینها نمی شود فرماندهی کرد باید مسئله را حل کرد. آقای هاشمی بر اساس آن جلسه قبل و کلاً تجارب کربلای ۴ می خواست در کربلای ۵ خودش قضیه را هدایت کند ولی آن شب با واقعیت هایی که بود و تردید هایی که در ایشان ایجاد کرد به نظر من متوجه شد که قضایا به این سادگی هم نیست، و آقا محسن آنجا از دستش گرفت. یعنی با برخورد خیلی قوی که در حضور همه کرد، همه فهمیدند تمام شد بعد به آقای هاشمی گفت ما با شما یک جلسه بگذاریم تا یک تصمیمی بگیریم.

یکی از حرف های آقای هاشمی این بود که ما هم اینجا عملیات پیروز می خواهیم، هم زود. بچه ها می گفتند آخر این جوری که نمی شود. به غلامپور گفت نظرتان را بگوئید. غلامپور تا می گفت اگر اینجا این بشود، می گفت نه نظرت را بگو. غلامپور می گفت آخر من نمی توانم وقتی شما بین عملیات پیروز و زود مخیر می کنید، تصمیم بگیرم.

این بحث و گفت و گوها به همین منوال و به میزانی که تا این قسمت آمد تداوم یافت. نیمه دوم جلسه مزبور سایر اعضا پس از پایان گزارش برادر درودیان، بیش از پیش متعرض موضوع اصلی بحث شدند و نتیجه مجادلات معضل و چالش برانگیز آن، واکاوی حساس ترین مراحل تصمیم گیری تا اقدامات تاریخی در یکی از خون بارترین عملیات های دفاع مقدس گردید. که در گزارش سریع و اختصاصی عملیات کربلای ۵، قرارگاه خاتم الانبیا (ص) منعکس شده است.

به علاوه نظر به اینکه درج قسمت آخر جلسه از گنجایش صفحات فصل نامه و نیز از حوصله خوانندگان محترم این سطور خارج است بنابراین دنباله آن را در شماره های دیگری پی خواهیم گرفت.